

منصور حکمت

مجموعه آثار

جلد هشتم

۱۹۹۲-۱۹۹۷

۱۳۷۰-۱۳۷۶

کتابچه شماره ۴

زن در زندگی و مرگ: از فرد ریک وست تا آنتونی کندی - ستون اول (سیاست آمریکا در قبال رژیم ایران / انتخابات آفریقای جنوبی) - رویاهای ممنوع مجاهد: چرا دولت مجاهدینی غیر ممکن است - در پایان یک دروه، سخنرانی در جلسه افتتاحیه کنگره اول - ستون اول (کوبا) - قطعنامه دفتر سیاسی در باره حل مسئله کرد در کردستان ایران - قرار پلنوم دوم درباره مخاترات احتمالی در جریان سرنگونی جمهوری اسلامی - قرار پلنوم دوم درباره لزوم دخالت در صحنه سیاسی عراق - ستون اول (تروریسم اسلامی).

جلد هشتم مجموعه آثار منصور حکمت بصورت ۹ کتابچه ویژه انتشار در ایران به چاپ رسیده است



"تغییر جهان و ایجاد دنیایی بهتر یک امید و آرمان همیشگی انسانها در طول تاریخ جامعه بشری بوده است. علیرغم رواج ایده‌های قدرگرایانه و خرافی اعم از مذهبی و غیر مذهبی حتی در دنیای باصطلاح مدرن امروز، ایده‌هایی که هر یک به نحوی علاج‌ناپذیری و مقدر بودن وضع موجود را تبلیغ

میکنند، زندگی واقعی و عمل روزمره توده‌های وسیع مردم همواره حاکی از یک امید و باور عمیق به امکان‌پذیری و حتی اجتناب‌ناپذیری یک آینده بهتر است. این امید که دنیای فردا میتواند از محرومیت‌ها و مشقات و کمبودها و زشتی‌های امروز رها باشد، این اعتقاد که عمل امروز انسان‌ها، چه جمعی و چه فردی، در تعیین چند و چون دنیای فردا موثر است، یک نگرش ریشه‌دار و قدرتمند در جامعه است که زندگی و حرکت توده‌های وسیع مردم را جهت میدهد.

کمونیسم کارگری قبل از هر چیز به اینجا تعلق دارد، به امید و اعتقاد انسان‌های بی‌شمار و نسل‌های پی‌درپی به اینکه ساختن یک آینده بهتر، یک جهان بهتر، بدست خود انسان، ضروری و میسر است."

به نقل از "یک دنیای بهتر"

برنامه حزب کمونیست کارگری ایران

زن، در زندگی و مرگ: از فرد ریک وست تا آنتونی کندی

رویداد هولناکی در اوایل مارس انگلستان را بهت زده کرد. در شهر سریزیر و تاریخی گلاستر، که به کافه های دنچ و کلیسای بزرگ قرن یازدهمی اش شهرت دارد، خانه ای کشف شد که مدفن اجساد قربانیان قتل های مرموزی در طول بیست و پنج سال گذشته بوده است. تا نیمه مارس ۹ جسد از کف زیر زمین و حیاط خلوت و حمام خانه شماره ۲۵ کرامول استریت، که "خانه مرگ" و "تالار وحشت" لقب گرفته است، کشف شده بود. به تخمین پلیس، بر مبنای قرائنی نظیر گمشدگان سالهای اخیر در منطقه، این عدد میتواند به ۳۰ برسد.

با هر جسد یکبار دیگر نفس در سینه آنها که در این سالها گمشده ای داشته اند حبس میشود. با هر جسد، ازدحام خبرنگاران و توریستها و مردم کنجکاو که در محل با دوربین و وسائل پیک نیک اطراق کرده اند، انبوه تر میشود. همسایه ها پنجره کرایه میدهند. هرکس به فراخور شغل و تخصصش چیزی میگوید. شهردار گلاستر "مرگ یک شهر" را افسوس میخورد. خبرنگار "علمی" مفتون تکنولوژی راداری مین یاب ارتش در جنگ فالکلند است که اینک ابزار اصلی پلیس در حفاری ها و کشفیاتش است. در حالیکه متخصصین علائم شناسی پلیس در تلاش کشف هویت قربانیان از روی ژن آنها و بازسازی چهره آنان هستند، روانشناسان در تقلائی درک مخیله و ذهن قاتلند. کدام جانور، کدام موجود بیمار و در هم پیچیده ای میتواند مرتکب چنین جنایتی شود؟ اینکه عامل این جنایات باید "مریض" بوده باشد تقریباً یک فرض عمومی است. آخر، بقول پزشک قانونی در محاکمه پرونده مشابهی در آمریکا، کسی که قادر به ارتکاب این قتل‌های غیر عادی" است چطور میتواند آدم سالمی باشد.

برای درست کردن جزوه به شکل جیبی لطفاً به نکات زیر توجه کنید.
 * شماره هر کدام از این صفحات در وسط صفحه روی خط چین A4 با P3, P2, P1 . . . مشخص شده است.
 هرکدام از دو صفحه زیر را پشت و روی یک برگ کاغذ کپی کنید.
 (P2, P1) - (P4, P3) - (P6, P5) - (P8, P7) الی آخر.
 سپس هر برگ را از وسط روی خط چین ببرید.
 * نیم برگهای بدست آمده را تا کنید و آنها را طوری داخل هم قرار دهید که شماره صفحات جزوه پشت سر هم قرار بگیرند.

از انتشارات حزب کمونیست کارگری ایران

کتابچه ۱

مارکسیسم و جهان امروز - مبانی و چشم اندازهای حزب کمونیست کارگری - در پاسخ به فتوای آقای جلال طالبانی علیه شوراهای کارگری در کردستان عراق.

کتابچه ۲

دمکراسی: تعابیر و واقعیات - وظایف ما در قبال چپ عراق - کمونیسم کارگری در عراق به یک حزب واحد نیاز دارد - ستون اول (انتخابات در آمریکا/ سومالی) - ستون اول (انتخابات روسیه) - ستون اول (سیاست غرب در قبال ایران/ صلح در خاور میانه) - ستون اول (رفراندم روسیه) - بحران آخر: ریشه های سیاسی بن بست اقتصادی رژیم اسلامی.

کتابچه ۳

ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری.

کتابچه ۴

زن در زندگی و مرگ: از فرد ریک وست تا آنتونی کندی - ستون اول (سیاست آمریکا در قبال رژیم ایران / انتخابات آفریقای جنوبی) - رویاهای ممنوع مجاهد: چرا دولت مجاهدینی غیر ممکن است - در پایان یک دوره، سخنرانی در جلسه افتتاحیه کنگره اول - ستون اول (کوبا) - قطعه نامه دفتر سیاسی در باره حل مسئله کرد در کردستان ایران - قرار پلنوم دوم درباره مخازرات احتمالی در جریان سرنگونی جمهوری اسلامی - قرار پلنوم دوم درباره لزوم دخالت در صحنه سیاسی عراق - ستون اول (ترویسیم اسلامی).

کتابچه ۵

گفتگو با همبستگی در باره سناریوی سیاه - سناریوی سیاه، سناریوی سفید: بحثی پیرامون روند اوضاع سیاسی در ایران - در دفاع از خواست استقلال کردستان عراق: طرح مقدماتی بحث - اساس برنامه کمونیستی ما یا بر جا مانده است، مصاحبه با نشریه راه آزادی - قرار دفتر سیاسی، ملاحظاتی بر جایگاه بحث سناریوی سیاه در تبلیغات و تاکتیکیهای حزب - ستون اول (تحریم تجاری ایران - در ستایش سکوت: «چپ» و بحث سناریوی سیاه.

کتابچه ۶

اصول سازمانی حزب کمونیست کارگری ایران - ستون اول (انتخابات لهستان) - دیپلماسی یا انتخاب سیاسی: کومه له جدید در «شکافهای منطقه ای» - ستون اول (اپوزیسیون مجاز ایران) - تاریخ شکست خوردگان - بیانیه دفتر سیاسی در محکومیت شعار فدرالیسم.

فردریک وست، بنای ۵۲ ساله مالک و ساکن خانه مرگ به اتهام ارتکاب این جنایات دستگیر شد. روانکاوان متعدد بیشک به دهلزهای ضمیر او خیره خواهند شد و از حدسیات خود کتابها خواهند نوشت. اما یک نکته، که بعنوان یک جمله ساده در گزارشات پلیس و خبرنگاران ذکر میشود و میگذرد، به واقعیاتی فراتر از قاتل و دنیای درونی او اشاره میکند: «ب-تمام قربانیان این جنایت زن بوده اند.

... و این ما را به آنتونی کندی میرساند.
 در صفحه ۴ روزنامه تایمز لندن، روز ۹ مارس، و از قضا درست پشت گزارشی در مورد خراشهای ماجرای کرامول استریت بر سیمای دوست داشتنی شهر گلاستر، مطلبی در مورد تحولات مهم اخیر در کلیسای انگلستان و نمونه ای از اصطکاکهای درونی آن چاپ شده است. قهرمان ماجرا حضرت اقدس آنتونی کندی سر کشیش لاتون و توابع است. کلیسای انگلستان (که حدود ۵۰۰ سال قبل از کلیسای رم جدا شد) بالاخره در روز ۱۲ مارس، دو دهه پس از تصویب اصل پذیرش زنان به مقام کشیشی در سینود مرکزی اش، ۳۲ زن را در کلیسای اعظم بریستول به این کسوت در آورد. این را البته افکار عمومی در انگلستان، و قبل از همه خود زنان مربوطه، گام مهمی در احقاق حقوق زنان میدانند. یکیشان با شوق میگوید «تنها وقتی در خدمت کلیسا برابر باشیم میتوان گفت که در پیشگاه خداوند برابریم». آنچه مسلم است اینست که در ظرف چند ماه آینده حدود هزار و دویست کشیش زن هم در انگلستان خواهیم داشت که کنار همقطاران مذکرشان بر منابر، آموزش کهنه و مردسالارانه مذهب درباره زن و جایگاه ویژه او در پیشگاه خداوند را، که ترجمه الهی جایگاه ویژه او زیر لگد جامعه مردسالار است، به خورد مردم بدهند.
 با همه ربطی که این موضوع به بحث ما دارد، باید بهرحال اینجا از آن بگذریم، چون منظور معرفی جناب کندی است.

ایشان نظیر بسیاری از کشیشان زن در کلیسای انگلستان، که بعضاً حتی از سر انزجار به آغوش کلیسای رم برگشتند، از این تحول خشمگین است. میگوید:
 «کشیشان زن باید بر دار سوزانده شوند، زیرا به قدرتی دست میبرند که هیچ حقی بر آن ندارند. در قرون وسطی نام این سحر و جادو بود. تنها راه مقابله با ساحره ها اینست که بر دار سوزانده شوند»

«انجیل در این مورد کاملاً روشن است. مردان و زنان از نظر بیولوژیکی تفاوت دارند. ما هرگز نمیتوانیم مانند هم باشیم. نمیتوانم تصور کنم که یک زن چگونه میتواند تجسم مسیح باشد، جراحی علاج کار نیست»
 فردریک وست، یا جانی خانه مرگ هر که هست، دوزخی است، پلیس میبرد و پنهانش

اوضاع و بهم ریختن نقشه های غرب در خلیج و در دنیای به اصطلاح اسلامی محدود است، و آمریکا روی اپوزیسیون آن نفوذ بالایی دارد. از نوشته لیک اتفاقا این برمیاید که معضل آمریکا با عراق اساسا با سقوط صدام حسین و جایگزین شدن جناحهای دیگری حتی از خود حزب بعث قابل حل و فصل شدن است. همین واقعیت که آمریکا میتواند علنا از نیت خویش مبنی سرنگونی رژیم عراق سخن بگوید، گواه اطمینان خاطر او نسبت به کنترلش بر سیر آتی رویدادها در عراق و توانایی اش در محدود نگهداشتن تلاطم سیاسی در آن کشور است.

و درست برعکس، ایران آن کشوری است که آمریکا بدنبال بیشترین تغییرات در آن است. لیک اظهار میکند که آمریکا با تئوکراسی در ایران سرچنگ ندارد، بلکه ضدیتش با افراطیگری است. اما جدایی دموکراتها از سیاست پیشین آمریکا در قبال ایران، اساسا با این تاکید همراه بود که برخلاف تصور کابینه جمهوریخواه و توهماتی که نسبت به جناح رفسنجانی بروز میداد، رژیم اسلامی فاقد جناح میانه رو غیر افراطی است. جدا کردن عنصر تئوکراسی در رژیم ایران از افراطی گری سیاسی آن لاقلا در سطح ظاهر یک مشخصه سیاست جمهوریخواهان بود که به تاکید خود آنتونی لیک تر محاصره دوگانه قرار است از آن فاصله بگیرد. اظهارات لیک نشان میدهد که آمریکا رژیم ایران را یک رژیم بانی بی ثباتی در کل منطقه، خطرناک از نظر نظامی و حتی بالقوه از نظر اتمی، و از اساس ناسازگار با آمریکا تلقی میکند. دورنمای تحول سیاسی کنترل شده ایران برای آمریکا نگران کننده تر و اهرم های تاثیر گذاری اش بر اوضاع محدود تر است. دقیقا به همین دلیل است که آمریکا در بیان نیاتش نسبت به رژیم ایران دیپلوماتیک تر عمل میکند. فرمولبندی سیاست محاصره دوگانه، به این ترتیب، بیش از آنکه بیان شفافی از یک دکترین جدید در سیاست خارجی آمریکا باشد، توجیه تبلیغاتی و ژورنالیست پسندی از وضعیت و موازنه دوفاکتوی موجود در منطقه خلیج است.

و هیچیک از اینها البته خیال جمهوری اسلامی را آسوده تر نمیکند. دخالت نظامی مستقیم آمریکا در ایران، از نوع جنگ با عراق، همواره به شدت نامحتمل بوده است، از ابتدا روشن بوده که آمریکا در تکاپوی تغییر رژیم ایران اهرم نظامی موثری ندارد. و تازه این دنیای پس از سوماتالی است. خطر جدی تر آمریکا و غرب برای رژیم اسلامی همان تحمیل انزوای اقتصادی است که دولت کلینتون خود را با صراحت بیشتری به آن متعهد کرده است و میکوشد به مخالفان این استراتژی در میان دول اروپایی بقبولاند.

بر متن بن بست و بی آلترناتیوی اقتصادی رژیم اسلامی، نیرویی که بطور واقعی فروپاشی و سقوط رژیم اسلامی را از دور نشان میدهد، توده وسیع مردم ناراضی اند که

ستون اول

موجی از آدمکشی های اسلامی، خاورمیانه و شمال آفریقا را فرا گرفته است. قربانیان این موج عادی ترین مردم عادی اند، در مصر و الجزایر اتباع خارجی را اعم از کارگر و توریست و بازنشسته به گلوله میبندند و سر میبرند، صف کودکان دبستانی را با بمب کشتار میکنند، دختران جوانی را که از ازدواج اجباری سر باز زده باشند به خون میکشند. در تل آویو عابریان بیخبر را، از کودک و پیر و جوان، در خیابان و اتوبوس به قتل میرسانند. و قهرمانانه، از اسرائیل تا الجزایر، به بشریت متحیر اطمینان خاطر میدهند که این «مبارزه مسلحانه» ادامه خواهد یافت.

زمانی بود که چپ سنتی و «ضد امپریالیست» خشونت های کور و تروریسم عنان گسیخته جریانات جهان سومی و ضد غربی را اگر نه بدیده تحسین، لاقلا به دیده اغماض مینگریست. ظلمی که به ملت های محروم و خلق های تحت ستم روا داشته میشد به زعم اینان این تروریسم را بعنوان عکس العملی مشروع توجیه میکرد. تروریسم گروه های فلسطینی، جریانات مسلمان و یا ارتش جمهوریخواه ایرلند، که قربانیانشان را بطور روز افزونی مردم بیدفاع و بی خبر غیر نظامی تشکیل میدادند، نمونه های برجسته این تروریسم «مجاز» در دوره های قبل بودند، تروریسمی که ظاهرا به ظلم های گذشته و حال پاسخ میداد، تروریسمی که ظاهرا در عکس العمل به خشونت و سیاست های ضد انسانی دولتها و قدرتهای سرکوبگر پدیدار شده بود. جالب اینجاست که دولت اسرائیل نیز در طول سالها دقیقا با عین همین استدلال، یعنی با استناد به جنایات و نسل کشی های غیر قابل توصیف فاشیسم هیتلری و جریانات ضد یهود در کشورهای مختلف علیه مردم یهود، سرکوب خشن مردم محروم فلسطین و کشتار هرروزه جوانان فلسطینی را توجیه کرده است. این نوع استدلال، و تروریسم کوری که به استناد به آن در خاورمیانه، چه از طرف سازمانهای عرب و فلسطینی و چه از طرف دولت اسرائیل، جریان یافته است، همواره از نظر کمونیسم و طبقه کارگر ورشکسته و محکوم بوده و هست، کوچکترین ارتباط واقعی

3

میکند. تا سالها نامش و اعمالش پشت مردم را در خلوتشان میلرزاند. اما آنتونی کندی بهشتی است، میتواند بی هیچ جرح و تعدیلی مسیح را نمایندگی کند، کودکان کودکانی ما در خیابان به او لیخند میزنند و سلام میکنند، کسی در خانه او دنبال جسدی و در مغزش در جستجوی معمای مخوفی نیست. اما این همان آدم و همان واقعه است.

خشم و نفرین آنتونی کندی کلید حل معمای جنایات گلاستر را بدست میدهد. هر دو مورد باید بعنوان نمونه های جنایتکارانه خشونت علیه زنان و تبلیغ و تطهیر خشونت علیه زنان فهمیده شوند. این خشونت از مغز معلول وست و از دین معیوب کندی سرچشمه نمیگیرد. هر دو آنقدر عقل داشته اند که قربانیان خود را در میان اقشار بیحقوق تر جامعه جستجو کنند. منشاء این خشونت، دنیایی است که زن را در هزار و یک راه و رسم و قانون و سنت زمخت و ظریف، قابل ستم و کم ارزش تعریف کرده است. و آگاهانه و عامدانه، و در اغلب موارد به خشونت آمیزترین شیوه ها، راه رهایی زن و خروج او از موقعیت قربانی را سد میکند.

این قرون وسطی نیست. این عصر سرمایه داری است. هرچه با بازار و سود تناقض داشته باشد، دیر یا زود کنار زده میشود. بسیاری از جان سخت ترین افکار و تعصبات و راه و رسمهای کهنه در برابر نیازهای پیش پا افتاده و روزمره تجارت و تولید ور افتاده اند. و لاجرم، اگر زن آزاری و زن ستیزی و تبعیض و خشونت علیه زن هنوز یک واقعیت پابرجای زندگی مردم این عصر است، اگر علیرغم جنبشهای قوی و اجتماعی برای رهایی زن، هنوز ستم جنسی در چهار گوشه جهان حکم میراند، باید حکمتش را همینجا، در همین عصر و در مصالح همین نظام جستجو کرد.

جنایت از سر "جنون"، همیشه ممکن است وجود داشته باشد. اما آن نوع جنونی که قربانیانش، از خیابان و خانه تا مدرسه و کارخانه، عمدتا زنان هستند، دیگر جنون نیست، بلکه بیان جنون آمیز گوشه ای از عقل حاکم بر جامعه است.

اولین بار در فروردین ۱۳۷۳، آوریل ۱۹۹۴، در شماره ۱۳ انترناسیونال نشریه حزب کمونیست کارگری ایران منتشر شد.

کتابچه ۷

فدرالیسم شعاری ارتجاعی است، مصاحبه با انترناسیونال - ستون اول (انتخابات اسرائیل) - طفل شیرین دمکراسی - به صندوق تشکیل سرمایه انترناسیونال کمک کنید - طرحهای ارتجاعی برای آینده کردستان عراق محکوم است - ستون اول (دمکراسی و انتخابات در آمریکا) - رویدادهای بزرگ و انسانهای کوچک: در حاشیه اظهارات اخیر عبدالله مهتدی/ اقتضاح سیاسی یا محظورات دیپلماتیک.

کتابچه ۸

ماهواره و آل احمدهای پلاستیکی - فرج سرکوهی باید فوراً آزاد شود - ستون اول (دوره دوم کلینتون/ کویا و خبرگزاری ها - این شروع کار ماست - بدنبال انتخاب خاتمی، گفتگو با انترناسیونال - حقوق کودک، اسلام و حجاب گیت راه کارگر - ستون اول (ترکیه) - درباره سقط جنین، گفتگو با نشریه همبستگی - قطعنامه دفتر سیاسی درباره انتخاب خاتمی و عروج مجدد «اپوزیسیون طرفدار رژیم».

کتابچه ۹

یک دنیای بهتر، برنامه حزب کمونیست کارگری

اصغر کریمی 00447714097928	شها دانشفر - دفتر مرکزی 00447950517465
اسد گلچینی - دبیر تشکیلات کل کشور 00447940416768	
رحمان حسین زاده - دبیر کمیته کردستان حزب 0046739855837	
بهرام مدرسی - دبیر کمیته مرکزی سازمان جوانان کمونیست 00491749440201	
رادیو انترناسیونال	سایت های حزب و نهادهای
۳۱ متر - ۹۹۴۰ کیلو هرتز	نزدیک به حزب روی اینترنت
۹ تا ۹:۴۵ شب بوقت تهران	www.wpiarn.org
به دیگران اطلاع دهید	www.wpiabriefing.com
تلفن 0044 7714611099	www.rowzane.com
اطلاعات و پیامگیر رادیو:	www.hambastegi.org
0044 208 9622 707	www.jawanan.org
رادیو انترناسیونال روی اینترنت	www.marxsociety.com
www.radio-international.org	www.haftegi.com

دیگر به ناگزیر به لحظه تعیین تکلیف با رژیم اسلامی نزدیک میشوند و نه آمریکا، نه رژیم اسلامی و نه اپوزیسیون بورژوازی، اهرمی برای کنترل و مهار چنین انفجار احتمالی و تاثیر گذاری جدی بر عواقب آن ندارند.

* انتخابات آفریقای جنوبی یکی از وقایع مهم دوران معاصر است. شاید برای بعضی چنین ارزیابی ای نه فقط غلوآمیز، بلکه از یک قلم کمونیستی و آنهم در نشریه ای که دموکراسی را به ریشخند میگیرد غیر منتظره بنظر برسد. انتخابات آفریقای جنوبی به انتظارات عدالت خواهانه توده وسیع مردم سیاه پوست جامعه عمل نخواهند پوشاند. شکاف طبقاتی با این انتخابات کاهش نخواهد یافت. اوضاع رفاهی و معیشتی توده کارگر و زحمتکش نه فقط بهبود نخواهد یافت، بلکه چه بسا برای دوره ای، با احساس ناامنی سرمایه داران و فرار سرمایه ها، حتی ابعاد محرومیت بیشتر شود. تا آنجا که به طبقه کارگر برمیگردد محتمل ترین حالت بمباران شدن توسط درخواستهای فداکاری از جانب دولت "خودی" و رئیس جمهور شکنجه شده و زندانی کشیده "خودی" است. دوران ماه عمل توده های مردم با کنگره ملی آفریقا طولانی نخواهد بود. مبارزه و کشمکش طبقات، مواجهه منافع و انتظارات متقابل و متفاوت از "آفریقای جنوبی جدید"، «ب» و «ا» را به یک تعیین تکلیف سریع با خود و البته با سازمانهای کارگری رادیکال خواهد کشانید. از پیش معلوم است که کدام بخش جامعه در آفریقای جنوبی جدید خود را با چماق نظم و منفعت ملی مواجه خواهد یافت.

اینها همه فرض ماست. آنچه به این انتخابات ارزش میدهد اینست که حرمت فردی و مدنی اکثریت محروم یک جامعه را به آنها باز پس میدهد. کارگر تنها بعنوان انسان آزاد، انسان برسمیت شناخته شده، میتواند برای رهایی کل جامعه برخیزد. مادام که در نظامی هویت انسانی اولیه توده کارگر و زحمتکش قانونا زیر سوال است، که در آفریقای جنوبی، ایران اسلامی، عربستان سعودی و اسرائیل و کلیه رژیمهای قومی، نژادی و مذهبی؛ آشکارا چنین است، امر سوسیالیسم به امر اعاده شخصیت و حرمت حقوقی و مدنی انسانها گره میخورد. پایان رسمی آپارتاید و راسیسم قانونی در آفریقای جنوبی یک نقطه روشن در دنیای واپسگرای امروز است.

اولین بار در فروردین ۱۳۷۳، آوریل ۱۹۹۴، در شماره ۱۳ انترناسیونال نشریه حزب کمونیست کارگری ایران منتشر شد.

قرار مصوب پلنوم دوم کمیته مرکزی درباره:

لزوم دخالت مستقیم در صحنه سیاسی عراق

نظر به اینکه:

- ۱- علیرغم گذشت زمان نسبتا طولانی از تشکیل حزب کمونیست کارگری عراق، متأسفانه هنوز یک رهبری منسجم و یک شالوده تشکیلاتی منضبط که لاقابل کادریهای این جریان را در یک اندام سازمانی یکپارچه و یک مکانیسم حزبی زنده سازمان دهد، شکل نگرفته است.
- ۲- این وضعیت با توجه اوضاع متلاطم و حساس عراق، اعم از منطقه عربی و کردستان، و همچنین کل خاورمیانه، خلاء مهمی را بجا میگذارد و موجب هدر رفتن فرصتهای تعیین کننده ای برای جنبش کمونیستی کارگری در این کشور میشود.
- ۳- شواهدی وجود دارد که این وضعیت فی الحال به درجه ای دلسردی و ابهام و بی نقشگی در صفوف حزب کمونیست کارگری عراق انجامیده است که در صورت عدم چاره جویی جدی موجب وارد آمدن لطمات سیاسی جدی ای به این حزب خواهد گردید.

کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران تصویب میکند که:

- رهبری حزب کمونیست کارگری ایران باید علاوه بر تلاش بر تاثیرگذاری بر فعالیت حزب کمونیست کارگری از مجرای همکاری نزدیک و فشرده با رهبری و نهادهای تشکیلاتی آن حزب، مستقیما و راسا برای پر کردن خلاء سیاسی موجود اقدام کند. دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران همچنین باید راسا و در سطح علنی از طریق نشریات خویش، توجه کادریهای کل جنبش کمونیستی کارگری در عراق را هرچه بیشتر به حساسیت اوضاع کنونی، اهمیت و مبرمیت تحزب و ایجاد یک سازمان حزبی متحد، یکپارچه و دخالترگر، جلب کند.

اولین بار در آذر ۱۳۷۳، نوامبر ۱۹۹۴، در شماره ۱۶ انترناسیونال نشریه حزب کمونیست کارگری ایران منتشر شد.

و مشروعی میان مصائب هولناکی که در قرن اخیر بر مردم یهود رفته است با سرکوبگری ها و جنایات دولت و راست افراطی در اسرائیل علیه فلسطینیان، وجود نداشته و ندارد. کوچکترین ارتباط واقعی و مشروعی میان مشقاتی که مردم محروم فلسطین کشیده اند با تروریسم سازمانهای منتسب به این مردم، اعم از اسلامی و غیر اسلامی، وجود نداشته و ندارد. این سوء استفاده و سرمایه ساختن جریانات و جناحهای بورژوازی، اعم از دولتی و غیر دولتی، از مصائب مردم محروم است. این تروریسم نه فقط در مبارزه رهاپبخش کارگری جایی ندارد، بلکه محکوم کردن و از میدان بدر کردن آن توسط طبقه کارگر بویژه در کشورهای منطقه یک شرط حیاتی قرار گرفتن کارگر در راس مبارزه اجتماعی برای پایان دادن به این مصائب است.

موج جدید آدمکشی اسلامی، بخصوص در شمال آفریقا، دیگر ظاهرا حتی از این قبیل توجیهاات سیاسی هم بی نیاز است. یک عمامه و یک تفنگ تمام چیزی است که برای شروع این جهاد کثیف علیه انسانیت کفایت میکند. این گانگستریسم اسلامی است، و سرمنشاء آن رژیم حاکم در ایران است. تکلیف این جریان نیز در ایران یکسره خواهد شد.

اولین بار در آذر ۱۳۷۳، نوامبر ۱۹۹۴، در شماره ۱۶ انترناسیونال نشریه حزب کمونیست کارگری ایران منتشر شد.

ستون اول

* نزدیک به یکسال قبل مارتین ایندایک، مشاور ویژه رئیس جمهور آمریکا در امور خاور نزدیک، رئیس سیاست دولت کلینتون در قبال منطقه خلیج فارس و بخصوص دو دولت ایران و عراق را تشریح کرد. اعلام شد که دولت جدید از سیاست دولت جمهوریخواه مبنی بر حفظ موازنه قدرت میان ایران و عراق و استفاده از هر یک برای محدود کردن دیگری دست برمیدارد و سیاست "محاصره دوگانه" را در قبال هر دو در پیش میگیرد. هدف این سیاست انزوی هر دو رژیم برای به عمل درآوردن تغییرات معینی در هر دو کشور اعلام شده است و آمریکا دیگر نیازی به اتکاء به یکی برای مقابله با دیگری ندارد. محاصره دوگانه، اما، ابداً به معنی موضع یکسان آمریکا در قبال دو رژیم نیست. از جمله و بخصوص اینکه، آنطور که آنتونی لیک مشاور امنیت ملی کلینتون اخیرا تاکید کرده است، آمریکا در صدد سرنگونی رژیم صدام حسین هست، اما قصد سرنگونی رژیم اسلامی را ندارد.

این فرمولبندی نه بطور واقعی معضل آمریکا در منطقه را بیان میکند، نه سرخنی به رفتار واقعی آمریکا در قبال دو کشور و دو رژیم در آینده بدست میدهد و نه میتواند مایه آرامش خاطری در هیات حاکمه ایران باشد.

این فرمول گویای موضع و معضل واقعی آمریکا نیست، زیرا اگر به مضمون استدلالات مقاله موجز آنتونی لیک در نشریه روابط خارجی دقت کنیم، تصویری دقیقاً عکس آنچه استدلال میشود میگیریم. آن کشوری که آمریکا خواهان کمترین تغییر در آن است و نسبت به تحولات آتی آن آسوده خاطرتر است عراق است. آنتونی لیک به این اشاره میکند که عراق یک رژیم مدرن و سکولار است، که در نتیجه جنگ خلیج تا سالها نمیتواند یک خطر اتمی باشد، نفوذ سیاسی اش در منطقه و توانش در بی ثبات کردن

فدرالیسم قومی و نظایر آنها. پرسشی که مردم کردستان در چنین رفتاری با آن پاسخ می‌دهند، عبارت است از «جدایی از ایران و تشکیل یک دولت مستقل، یا ماندن در چهارچوب ایران با تضمین برابری کامل در کلیه حقوق و آزادی‌ها بعنوان شهروندان آزاد و متساوی الحقوق کشور»؛

* * *

حزب کمونیست کارگری بعلاوه تاکید بر نکات زیر را ضروری می‌داند:

۱- برسمیت شناختن حق جدایی از جانب ما به معنای توصیه اتوماتیک به جدایی نیست. حزب کمونیست کارگری ایران، بر مبنای بررسی مشخص مجموعه شرایط سیاسی و اجتماعی در مقطع آغاز عملی این روند و با توجه به مصالح کل جنبش طبقه کارگر و آزادی و رفاه هر چه بیشتر مردم کارگر و زحمتکش در کردستان، موضع خود در فرآیند را تعیین و اعلام خواهد کرد؛

۲- در عین برسمیت شناختن حق جدایی، ما با هر گونه فدرالیسم قومی و یا طرح‌های مختلف خودمختاری مخالفیم و آنها را نه راههایی برای حل مسأله ملی بلکه نسخه‌هایی برای تداوم تخاصمات و کشمکش‌های ملی، برجسته کردن و ابدیت بخشیدن به هویت‌های ملی و قانونی کردن جدایی‌های ملی در چهارچوب یک کشور واحد می‌دانیم و رد می‌کنیم.

دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران

آذر ۱۳۷۲ - نوامبر ۱۹۹۴

اولین بار در آذر ۱۳۷۲، نوامبر ۱۹۹۴، در شماره ۱۶ انترناسیونال نشریه حزب کمونیست کارگری ایران منتشر شد.

5

باور نکردنی مشقاتی است که این سناریوی دوم به توده میلیونی مردم تحمیل میکند. اگر سناریوی اول را سناریوی متعارف یا "سفید" نام بگذاریم، این سناریوی دوم تازه با ارفاق میتواند "سیاه" لقب بگیرد. این یک کابوس واقعی است که امکان وقوع آن روز بروز بیشتر میشود. شیوه برخورد نیروهای سیاسی به این احتمال دوم، و بطور مشخص داشتن یک سیاست روشن برای اجتناب از وقوع سناریوی سیاه در جریان سرنگونی رژیم مرتجع اسلامی، خود، مانند برنامه و اهداف اجتماعی احزاب، یک شاخص مهم ارزیابی آنهاست. بعلاوه، مهم اینست که طیف وسیع نیروها و جریان‌های سیاسی چه در حکومت و در اپوزیسیون، هریک بنا بر مشخصات سیاسی و سازمانی اش، جایگاهش در جامعه و در رابطه با طبقات اجتماعی، استراتژی و اهداف و روشهایش، با یکی از این دو سناریو بیشتر تناسب دارد و وجود و فعالیتش به تحقق یکی از این دو بیشتر خدمت میکند. اگر دقت کنیم میبینیم مجاهد فقط میتواند شخصیتی، آنهم فرعی، در سناریوی دوم، یعنی سناریوی سیاه، باشد.

استراتژی مجاهدین

استراتژی خود مجاهدین برای کسب قدرت و تشکیل دولت کودکانه و خیالی است. این استراتژی یش از هر چیز ملهم از شیوه قدرت یابی خمینی است، با این اشکال کوچک که تفاوت‌های بسیار مهمی که میان تقریباً تمام فاکتورهای دخیل در جریان سقوط رژیم سلطنت با شرایط امروز وجود دارد را یکسره ندیده میگیرد.

مفهوم کلیدی برای مجاهدین کلمه "آلترناتیو" است. اصل اساسی در استراتژی مجاهدین اینست که خود را، در هر بسته بندی تشکیلاتی که مناسب باشد، نظیر شورای ملی مقاومت و غیره، بعنوان آلترناتیو سیاسی و عملی رژیم موجود تثبیت کند. "آلترناتیو" مقوله ای است که در برابر ایده‌ها و فرمولهای قدیمی نظیر "سازماندهی و رهبری انقلاب"، "کسب هژمونی"، "پیروزی نظامی" و غیره علم میشود. مجاهدین قصد ندارند و قرار نیست شورش، انقلاب، جنبش رهاپبخش، کودتا و غیره ای را علیه رژیم اسلامی برپا کنند و بر این مبنا به قدرت برسند. فرض اینست که خود مردم بهرحال از رژیم اسلامی به تنگ خواهند آمد، بحران سیاسی و اقتصادی دیر یا زود رژیم اسلامی را فلج میکند و به سراشیب سقوط میراند. وظیفه مجاهدین اینست که تا آن مقطع خود را بعنوان "آلترناتیو" طبیعی و بدیهی رژیم در شرف سقوط به کرسی نشانده باشند. خود پروسه سرنگونی، قدرت را در اختیار جریان اصلی اپوزیسیون قرار خواهد داد. مجاهد

اپوزیسیون که برای سرنگونی رژیم اسلامی تلاش میکنند و با اصل اجتناب از سناریوی هرج و مرج و جنگ داخلی توافق دارند، علناً، و ترجیحاً مشترکاً، به مجموعه ای از موازین سیاسی و عملی در مبارزه خود علیه رژیم اسلامی و به اصول اساسی ای در قبال وضعیت پس از سرنگونی رژیم متعهد شوند. کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری معتقد است که تنها جایگزین شدن رژیم اسلامی با اوضاعی مبتنی بر وسیع ترین حقوق و آزادی‌های سیاسی و مدنی و بازترین فرجه برای دخالت آزادانه مردم در صحنه سیاسی و لغو هر نوع تبعیض در قوانین، میتواند از سقوط جامعه به ورطه هرج و مرج و جنگ داخلی و از هم گسیختگی شیرازه جامعه مدنی بطور کلی جلوگیری کند.

۴- کمیته مرکزی، دفتر سیاسی را موظف میکند تا در اسرع وقت در سند جداگانه ای طرح اقدامات خویش برای اجرای این مصوبه، و همچنین رئوس اصول سیاسی ای را که تعهد به آن از نظر حزب کمونیست کارگری ایران شرط ممانعت از وقوع سناریوی سیاه در جریان سرنگونی رژیم مرتجع اسلامی است، در جزئیات تنظیم و تصویب کند و به اجرا بگذارد.

اولین بار در آذر ۱۳۷۲، نوامبر ۱۹۹۴، در شماره ۱۶ انترناسیونال نشریه حزب کمونیست کارگری ایران منتشر شد.

رویاهای ممنوع مجاهد

چرا دولت مجاهدینی غیرممکن است؟

رهبری مجاهدین بطرز غریبی مفتون قدرت دولتی و تشریفات و مراسم و ملحقیات آن است. هر حزب سیاسی جدی طبیعتاً برای قدرت سیاسی تلاش میکند، ابزاری که امکان میدهد برنامه و اهدافش را به اجرا در بیاورد. اما علاقه مجاهدین به قدرت دولتی از این جنس نیست. زمینی نیست، سیاسی نیست، یک شیفتگی نیمه مذهبی نیمه کودکانه است. گویی رسیدن به دولت مرحله غایی تعالی خود سازمان یا سرنوشت مقدر رهبران آن است و یا کاخ ریاست جمهوری مصداق اینجهانی بهشت است. قدرت دولتی برای مجاهد یک رویای مجذوب کننده است. کلمات رئیس جمهور، رهبر، نخست وزیر، کابینه، وزیر، فرمانده، و امثالهم طنین عجیبی در میان اینها دارد. و درست مانند کودکانی که عروسکهایشان را گرد میچینند و رویاهایشان را بازی میکنند، اینها هم غالباً مشغول "دولت بازی" هستند: "حالا من رئیس جمهور"، "حالا تو نخست وزیر". پایان این بازی معلوم نیست. این دور اخیر، که قرار شده در آن "حالا مریم" رئیس جمهور شود و با تعدادی از عروسکها، در شکل هنرمند و شاعر و نویسنده و ورزشکار، در اروپا مهمان بازی کند، قطعاً بازی آخر نیست. با سجده ای که اینها بر نام فامیل خود میکنند، آخر این ماجرا، چه در تهران و چه در واحه ای در جنوب عربستان، به احتمال قوی اعلام سلطنت و برگزاری خصوصی مراسم تاجگذاری خواهد بود.

اما اگر این صرفاً یک بازی بود، اگر صرفاً کودکانه بود، شاید همه به تماشا می‌نشستیم و با جست و خیز بازیگران و شیرینکاری هایشان سرگرم میشدیم. اما این عرصه سیاست و جنگ قدرت است که در جهان امروز معانی فوق العاده دهشتناکی پیدا کرده است. مسأله جدی است، حتی اگر مجاهد خود جدی نباشد. عواقب زمینی برای انسانهای واقعی دارد،

نباید کسی را شکست بدهد، بلکه باید نفر اول در صف کاندیداهای تشکیل حکومت بعدی باشد. و این البته مشابه پروسه ای است که خمینی و جریان اسلامی را بقدرت رساند. مسلمین جناح خمینی تا چند ماه قبل از قیام، جریان حاشیه ای در کل اپوزیسیون ضد سلطنتی بودند. سهمی جدی در برهه اندازی انقلاب ۵۷ و از آن مشخص تر در مبارزات سیاسی یک دوره قبل از آن نداشتند، اما به تدریجی، که پائین تر به آن میرسیم، توانستند شعارها و شخصیتها و جریانشان را به عنوان آلترناتیو رژیم شاه به کرسی بنشانند و حتی نتیجه قیامی را که خود تلاش کرده بودند مانع آن شوند، به کیسه خود بریزند. اما چطور میتوان آلترناتیو شد؟ این عنوان را چه مرجعی اعطاء میکند؟

پاسخ
مجاهد اساساً شبیه پاسخی است که جریان خمینی به مساله داد. قبله سیاسی اصلی، غرب و دول غربی هستند. این قدرتها هستند که باید نهایتاً جریان مدعی حکومت بعدی در ایران را با منافع دراز مدت و احتمالاً بعضاً حتی تاکتیکی خود سازگار ببینند. و همین ها هستند که از این توان تبلیغاتی، مادی، سیاسی و دیپلوماتیک برخوردارند که جریانی را که تأیید میکنند بعنوان یک آلترناتیو سیاسی عرضه کنند و بشناسانند. رژیم خمینی محصول نشست گوادلوپ بود. آخوند نسبتاً گمنامی، (در قیاس با شهرت جریانات چریکی فدایی و مجاهد، حزب توده، جبهه ملی، روشنفکران لیبرال چپ و غیره) را از عراق به فرانسه بردند و زیر نوافکن قرار دادند. انقلاب را اسلامی و مردم ایران را یکجا مریدان و مقلدان حضرت آیت الله معرفی کردند. به اشکال مختلف، تلویحا و صریحا، اعلام کردند که به حکومت این جریان راضی اند و آن را آلترناتیو واقعی رژیم شاه میدانند. به ارتش دست ساز و جبهه ملی مطیع شان فهماندند که باید با آن کنار بیایند و بالاخره آدم فرستادند تا قدرت را از شاه تحویل بگیرد و قبل از هجوم مردم تحویل اینها بدهد. مجاهد امیدها و انتظارات مشابهی دارد. آلترناتیو شدن از نظر مجاهد یعنی دریافت این بلیط از دول غربی.

اما این استراتژی برای مجاهد یک بعد مهم داخل کشوری هم دارد. از نظر مجاهدین اولاً، مردم ایران، و تجسم و تصور آنها از احزاب و جریانات سیاسی در سرنوشت آتی قدرت، بهرحال نقشی بازی میکنند و از این مهمتر ثانیاً، نفس به کرسی نشاندن خود در اروپا و آمریکا، مستلزم ارائه خود بعنوان یک نیروی فعال اپوزیسیون داخل کشوری، با یک پایه مادی در میان مردم و اهرم های دخالت در داخل کشور است. اما به همین اعتبار، این فعالیت "داخل کشوری" باید پر سر و صدا و اساساً تبلیغاتی، نمایشی و مطبوعات پسند باشد. اینکه مردم ایران خود چه برداشتی از این سازمان دارند و چقدر

قطعهنامه دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران:

درباره حل مساله کرد در کردستان ایران

نظر به این که:

مردم کردستان طی یک دوره طولانی در رژیمهای سلطنتی و اسلامی و نیز در رژیمهای مختلف در عراق و ترکیه بطور سیستماتیک تحت فشار و سرکوب و ستم ملی قرار داشتهاند. مساله کرد به یک گرهگاه سیاسی مهم نه فقط در زندگی مردم کردستان، بلکه در روند اوضاع سیاسی در ایران و منطقه بطور کلی تبدیل شده است. این مساله باید هر چه سریعتر به شیوهای اصولی و عادلانه پاسخ بگیرد.

از نظر حزب کمونیست کارگری ایران تنها پاسخ اصولی به مساله کرد در ایران، اعلام نظر مستقیم مردم کردستان از طریق یک فرآیند آزاد در مورد جدایی یا عدم جدایی از ایران است. حزب کمونیست کارگری به این منظور طرح زیر را ارائه می‌کند.

۱- خروج کامل نیروهای نظامی و انتظامی دولت مرکزی از کردستان برای یک دوره شش ماهه قبل از برگزاری فرآیند، به منظور تضمین آزادی فعالیت و تبلیغات کلیه احزاب سیاسی در جهت آشنا کردن مردم با برنامه، سیاستها و مواضع خویش در فرآیند. نظارت سازمان ملل و مراجع رسمی بین‌المللی بر خروج نیروهای دولت مرکزی و برقراری آزادی و امنیت فعالیت سیاسی در این دوره شش ماهه. سازمان ملل همچنین باید عدم دخالت، تهدید و یا تجاوز نظامی از جانب دولت‌های عراق و ترکیه در این دوره را تضمین کند؛

۲- برگزاری فرآیند در مناطق کردنشین غرب کشور زیر نظارت سازمان ملل، که در آن مردم کردستان در مورد تشکیل یک کشور مستقل و یا باقی ماندن در چهارچوب ایران رای خواهند داد. نتیجه این فرآیند رسمی و قانونی و لازم الاجرا خواهد بود؛

۳- از نظر ما موضوع فرآیند جدایی و یا عدم جدایی است و نه خود مختاری،

قرار مصوب پلنوم دوم کمیته مرکزی درباره:

مخاطرات احتمالی در جریان سرنوشتی رژیم اسلامی

نظر به اینکه:

۱- بروز یک دوره مشقت بار هرج و مرج و جنگ داخلی در جریان سقوط و اضمحلال رژیم ارتجاعی اسلامی یک احتمال واقعی است. با شدت گرفتن بحران اقتصادی و سیاسی رژیم اسلامی، توجه جدی به این مساله از اولویت ویژه ای برخوردار شده است.

۲- تلاش برای جلوگیری از وقوع این سناریوی سیاه یک جزء مهم خط مشی تاکتیکی حزب کمونیست کارگری در مبارزه برای سرنوشتی رژیم اسلامی است.

کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران تصویب میکند که:

۱- حزب کمونیست کارگری باید در تبلیغات خویش هرچه بیشتر طبقه کارگر، توده مردم و افکار عمومی را با جوانب مختلف این دورنما، فاکتورهای دخیل در آن و ملزومات اجتناب از آن در سیر سرنوشتی رژیم اسلامی آشنا کند.

۲- مبارزه از هرچه همه جانبه تر و فشرده تر با افکار و آراء ارتجاعی و تعصبات سیاسی و فرهنگی و همچنین، با دولت اسلامی و سازمانها و جریانات ارتجاعی و عقب مانده اعم از اسلامی، قوم پرست و ناسیونالیست، و فرقه های آوانتروست و تروریست، که جامعه را به چنین پرتگاهی نزدیک میکنند باید صورت بگیرد. حزب کمونیست کارگری باید علاوه بر نقد همیشگی خویش از دولت مرتجع اسلامی و جریانات ارتجاعی در اپوزیسیون، کمپین انتقادی جدی ای را نیز از این زاویه علیه کلیه آنها سازمان دهد.

۳- دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری باید تلاش کند تا آن دسته از نیروهای

حتی اگر مجاهد خود در عالم رویاهایش سیر کند.

نکته اساسی اینست که به حکم شرایط عینی اجتماعی و سیاسی در ایران، به حکم مشخصات این دوره تاریخی خاص و بالاخره از همه مهمتر به حکم خصوصیات خود سازمان مجاهدین و استراتژی مبارزاتی اش، قدرت دولتی برای این سازمان یک میوه ممنوعه است. این شرایط، به قدرت رسیدن مجاهدین یا شورای ملی مقاومتشان بعنوان "دولت ایران" را منتفی میکنند. ببینیم چرا:

بعد از جمهوری اسلامی:

مجاهد، قهرمان کدام داستان؟

در تبیین کلیه نیروهای سیاسی اپوزیسیون ایران از سیر اوضاع سیاسی آتی ایران تا امروز یک فرض مشترک و بسیار مهم وجود داشته است که اکنون متأسفانه باید بطور جدی زیر سوال قرار داده شود. همه نیروها، از راست و چپ، و با هر سیاست و استراتژی ای در صحنه مبارزه با رژیم موجود، روند آتی اوضاع را بصورت تغییر حکومت مرکزی در ایران و جایگزینی رژیم اسلامی با یک رژیم دیگر تصویر میکنند. یکی این را حاصل انقلاب توده مردم و دیگری محصول کودتای نظامی یا تغییر تدریجی رژیم موجود میبیند، یکی حکومت آتی را چپ و آزادیخواه و دیگری راست و مستبد تجسم میکند، یکی یک نظام سیاسی سکولار و مدرن و دیگری حکومتی قومی یا مذهبی را انتظار میکشد. اما بهرحال در تبیین همه اینها یک "دولت" جای خود را نهایتاً به "دولت" دیگری میدهد. در این تبیین، بحران و کشمکش و انقلاب و کودتا و غیره بهررو حلقه ای است که میان دو موقعیت "غیر بحرانی" و "متعارف" قرار میگردد. در انتهای این پروسه، جامعه سر جایش است، دولت سر جایش است، زندگی اقتصادی سر جایش است. دولت دولت است، مردم مردمند و ایران ایران است. اما در پرتو موقعیت سیاسی و اقتصادی ایران و رویدادهای مهم بین المللی، این فرض دارد بطور روزافزونی ناموجه میشود. سیر محتمل دیگری دارد بتدریج طرح میشود و آن اینست که روند فروپاشی جمهوری اسلامی به یک جنگ و کشمکش داخلی کشدار و کمابیش دائمی، ترکیب پیچیده ای از ملوک الطوائف نظامی، اشغال خارجی و تجزیه جغرافیایی و بعضاً قومی کشور منجر گردد. سیر اوضاع سیاسی کشورهای مختلف در دوره پس از پایان جنگ سرد، از یوگسلاوی و افغانستان، تا رواندا و سومالی و کشورهای شوروی سابق نشان دهنده ابعاد

میتروسم وقتی من از اهمیت حیاتی کار کمونیستی مستقیم حرف میزنم، باز کسی بلند شود و این تعبیر را از حرف من بدهد که گویا برای کارهای دیگر، کار در فدراسیون شوراهای پناهندگان، کار با کمیته های همبستگی کارگری، کار با کارگر امروز و غیره دیگر اولویت قائل نشده ام. باید از قبل بگویم خیر، معنی این حرف این نیست. بارها تکرار کرده ام که توانایی کمونیستها در سازمان دادن و هدایت کردن و تاثیر گذاشتن بر طیف وسیعی از مبارزات و کمپین هایی از این دست، دقیقا ناشی از کمونیست بودن و کار کمونیستی کردنشان است. کمونیست دقیقا بخاطر اینکه کمونیست است و در میان کارگران حرف کمونیستی میزند و کار کمونیستی میکند، بخاطر اینکه تمام توان فکری و عملی و تشکیلاتی جنبش کمونیستی کارگری را پشتوانه خود دارد، در سایر جنبشها و سایر ابعاد مبارزه اجتماعی نفوذ پیدا میکند. کمونیستها تنها بعنوان رهبرانی که به رادیکالیسم و سوسیالیسم و نقد رادیکال جامعه و جنبشهای جاری شناخته شده اند، در اتحادیه و یا کمپین ها و جبهه های مبارزه آرایخواهانه اعتبار و نفوذ کسب میکنند و منشاء اثر میشوند. کار کمونیستی و هویت کمونیستی نه فقط آلترناتیو ابراز وجود در سایر قلمروهای مبارزه اجتماعی نیست، بلکه برای یک کمونیست شرط لازم موفقیت در این عرصه هاست. اگر کمونیست بخواهد در اتحادیه نقش بازی کند باید بعنوان کمونیست نقش بازی کند، وگرنه یونیونیست از ما بهتر زیاد پیدا میشود. کارگران دقیقا چون فکر میکنند کمونیستها کمونیستند و پاسخ دارند جلب آنها میشوند. اتفاقا بنظر من لازم است فعالیت ما در عرصه های دیگر به مراتب تشدید شود چون قرار است بعنوان کمونیست، و نه فعال ساده همان عرصه ها، در آنها شرکت کنیم. مبارزه کردن در اشکال و عرصه های مختلف هیچگاه با داشتن یک ایدئولوژی و هدف اساسی، یک درک روشن از مبارزه طبقاتی و یک تعلق عمیق به جنبش و حزب کمونیستی کارگری تناقض نداشته و ندارد. بنابراین این برداشت که تاکید به کار کمونیستی فراخوانی به کاهش فعالیتها متنوع جانبی حزب است، بیش از حد مکانیکی و ناموجه است. آدم باید بتواند هم دوچرخه سواری کند و هم سوت بزند! لازم نیست کسی برای سوت زدن از دوچرخه پیاده بشود! جنبش ما هم دقیقا فقط به همت آدمهایی میتواند پیش برود که بتوانند زنده و متنوع کار کنند، کسانی که بتوانند سوار بر دوچرخه سوت بزنند! کمونیست باشند و در اتحادیه ها فعالیت کنند، کمونیست باشند و جلوی صف هر مبارزه جاری علیه تبعیض و محرومیت قرار بگیرند....

بهرحال همانطور که گفتم کمونگ شدن کار کمونیستی به معنی اخص کلمه، و رضایت دادن و جاخوش کردن فعال کمونیست در موقعیت فعال جنبشها و کمپین های متنوع،

7

ستون اول

ایده اشغال کوبا و سرنگونی کاسترو نه فقط در محافل دست راستی کوبایی های ساکن فلوریدا، بلکه در درون هیات حاکمه آمریکا یک آرزوی دیرینه است. با سقوط شوروی و بلوک شرق، تعیین تکلیف کوبا بعنوان یک "کانون کمونیستی" در یک وجبی خاک آمریکا به بالای دستور رانده شد. موج اخیر هزاران پناهنده قایق نشینی که به مخاطره آمیزترین شکل، آویخته بر امواج اقیانوس اطلس، به سوی آمریکا هجوم آوردند، بار دیگر مساله کوبا را به صدر رسانه های آمریکایی و غربی راند.

رسانه ها و سیاستمداران آمریکایی تلاش میکنند کوبا را یک هائیتی دیگر جلوه بدهند. میگویند مردم از "استبداد" به تنگ آمده کوبا دمکراسی و بازار میخوانند و رندانه میپرسند که آیا مدارا با کوبا و در همان حال فشار به هائیتی و تدارک اشغال نظامی آن، یک تناقض در سیاست آمریکا نیست؟

جالب اینجاست که در میان موج جدید مهاجرین به دریا زده کوبایی هنوز یکی پیدا نشده است که علت اقدام خود را نبود "دمکراسی" در کوبا ذکر کند. همه بدون استثنا از فشار اقتصادی سخن میگویند. بعضی به روشنی و صراحت حتی در سواحل فلوریدا و جلوی دوربین شبکه های تلویزیونی آمریکا، از موازین اجتماعی، حرمت شخصی و ایمنی نسبی خود در کوبا سخن میگویند و تحریم و محاصره اقتصادی توسط آمریکا را عامل مشقات خود ذکر میکنند.

واقعیت اینست که کوبا به همان اندازه که نسیمی از اندیشه سوسیالیستی در آن وزیده است، از نظر همه شاخصهای تمدن انسانی، از سواد تا حرمت شخصی و حتی دخالت مردم در زندگی سیاسی، میتواند یک مدل آرمانی برای خود جامعه آمریکا باشد. در مواجهه اخیر کاسترو پیروز شد، اما تهدید آمریکا بالای سر کوبا جدی است. باید این تهدید را خنثی کرد.

اولین بار در شهریور ۱۳۷۲، سپتامبر ۱۹۹۴، در شماره ۱۵ انترناسیونال نشریه حزب کمونیست کارگری ایران منتشر شد.

که اعتراضات و امیال و آرمانهای اقشار و بخشهایی از یک جامعه، ولو بخشهایی عتیق و حاشیه ای، را منعکس نکند نیست. حتی برخلاف انشعابات مذهبی، مشخصات عقیدتی این فرقه و علل خروج آن از بستر رسمی مشخص نیست. اصول فکری و سیاسی این جریان کاملا موج و دلبخواهی است و بسته به مصالح فرقه در هر مقطع توسط قانده آن ابراز میشود. این جریان میتواند بسته به نیاز بعنوان یک جریان میلیتانت مذهبی با عکس خمینی، یا یک جریان لیبرال اسلامی با عکس طالقانی و یا یک جریان ناسیونالیستی با عکس مصدق ظاهر شود. برای مردم ایران نظام سیاسی و اقتصادی و معیارهای فرهنگی و ضوابط اداری جامعه ای که مجاهدین زمام امور را بدست گرفته باشند، قابل پیش بینی نیست. اینها پرچم چیزی و کاری را در دست ندارند. نماینده چیزی و کاری و اعتراضی و آرمانی در خود جامعه نیستند. تنها ابعاد ثابت و قابل مشاهده شخصیت سیاسی اینها اینست که اولاً، رهبری آنها شیفته کسب قدرت دولتی است و ثانیاً، مستقل از اینکه چقدر مذهب در تبلیغات شان کمونگ و پر رنگ باشد، از اسلام برخاسته اند و تربیت اسلامی دارند.

حتی در اوج ننوکولوغیر ممکن بود. امروز به طریق اولی این کار نشدنی است. تنها جریانات ریشه دار اجتماعی، جریاناتی که در بستر یک سنت مبارزاتی و اعتراضی تعریف شده یا به حیات گذاشته اند میتوانند در نقطه عطفهای تاریخی بعنوان آلترناتیوهایی در برابر کل جامعه ظاهر بشوند. جامعه دارالمجانین نیست. اردوی پیشاهنگی و خوابگاه دانشجویی نیست. سنت سیاسی دارد، حافظه تاریخی دارد و سیاست در آن به بنیادهای اقتصادی و طبقاتی جامعه مرتبط است.

باز مقایسه جریان خمینی با مجاهد میتواند گویا باشد. خمینی در متن سنتهای سیاسی ریشه دار اما بعقب رانده شده در ایران، مشروعه چی گری و پان اسلامیسیم، ظهور کرد. اینکه چنین جریانی یک نوبت تاریخی مجدد برای ابراز وجود یافت، مدیون تقابل استراتژیکی در سطح جهان و معادلات جنگ سرد بود. اسلام خمینی در ظرفیتی جدید، بعنوان ابزاری نویافته در مقابله غرب با بلوک شرق و با رشد چپگرایی و کمونیسم کارگری، به کار گرفته شد. جریان خمینی بر آنتی مدرنیسم و غرب ستیزی خرده بورژوازی مستاصل یک کشور تحت سلطه آمریکا سوار شد. جریان اسلامی بطور واقعی در برابر الگوی جامعه پیشین، یک مدل قابل تشخیص از اقتصاد و سیاست را قرار داد که عناصر مهمی در آن، از خودکفایی اقتصادی تا سیاست خارجی غیر متعهد، از حمله به مدرنیسم و فرهنگ غربی تا هژمونی طلبی در منطقه، با پلاتفرم سیاسی بخش اعظم اپوزیسیون بورژوازی رژیم شاه، از راست آریایی پرست تا چپ خلقی، مشترک بود، و لذا بطور عینی

7

در معرض فعالیت سیاسی آن هستند، نسبت به اینکه همین مردم از زبان رسانه های غربی راجع به مجاهد چه میشوند فرعی است. به زعم مجاهد، باز همانطور که ظاهراً تجربه خمینی نشان داده است، تاثیر آمریکا و فرانسه و انگلستان، خود موثرترین حربه در جلب افکار عمومی در خود ایران است. فعالیت رو به ایران مجاهد هم لاجرم باید در اساس جهتگیری و مضمونی خارج کشوری داشته باشد. خمینی برای مثال میتوانست نشان بدهد که در خود ایران پایگاه دارد. میتوانست نشان بدهد که هنوز تعصبات مذهبی و اقشار قابل تحریک توسط مذهب وجود دارند. میتوانست نشان بدهد که شبکه وسیع مساجد و آخوندها و نماز جمعه ها میتوانند بعنوان یک ماشین فعالیت سیاسی بکار گرفته شوند. بعلاوه خود غرب توان بالقوه اسلام و سلسله مراتب دینی در کشورهای خاورمیانه را در بره اندازی حرکتها ارتجاعی و ضد کمونیستی به خوبی میشناخت.

برای آلترناتیو شدن، مجاهد نیز باید اعتبار نامه داخل کشوری اش را تهیه کند. فعالیت مجاهد در خاک عراق و ژستهای نظامی مختلفش قرار است به این خدمت کند. خود مجاهد هم میدانند که چند گروهان متشکل از فک و فامیل ها و هواداران اعزامی از اروپا، با سیزده هلیکوپتر و یازده تانک قرضی و غیر قابل سرویس، در دنیای نظام امروز حتی برای فاتح آمدن به نیروهای وفادار به کدخدای اولین ده سر راه کفاف نمیدهد. اما مجاهد این را هم میدانند که این دنیای اپوزیسیون های مسلح در جوار مرزها و سخن گفتن از "اشغال" و "تعرض" و "آتش بس" و غیره است، و این ژستها برای ملاقات گرفتن در پایتختهای اروپا و جلب کردن ژورنالیستهای نان به نرخ روز خور و جنجالی نویس، کارساز است. این هدفی است که مجاهد در دوره های مختلف به اشکال گوناگون برای مثال با خارج کردن رامبویی بنی صدر و اعلام حمایت ارتش از خویش، با جلوه دادن خود بعنوان نیروی مورد حمایت خودمختاری طلبان در کردستان و احزاب متفرقه در اپوزیسیون ایران و با دست زدن به "عملیاتی نظامی" و غیره دنبال کرده است. این فعالیتها اساساً تبلیغاتی _ نمایشی است و هدف آن کمک به برسمیت شناخته شدن مجاهد بعنوان نیروی اصلی اپوزیسیون و آلترناتیو حکومت از جانب دول و افکار عمومی در غرب است.

تضادها و تناقضات

مشکلات استراتژی مجاهدین و تناقضات آن با واقعیات عینی یکی و دو تا نیست. حقیقت اینست که این استراتژی از بنیاد بر یک تصور بچه مدرسه ای از دنیای سیاست

کل این اپوزیسیون را بدنبال خود کشید. با جمهوری اسلامی، جامعه برای دوره ای از سر توهم، استیصال و نهائیت اجبار، به یک سنت سیاسی کهنه در اپوزیسیون ایران فرصت داد تا در شرایط متفاوت و در اشکال استحالیه یافته ای بعنوان یک آلت‌رناتیو حکومتی عمل کند.

اما مجاهد در این عوالم نیست. یک سازمان بی ریشه غیر اجتماعی و نمایی است. مجاهد نه فقط فاقد یک سیمای تعریف شده سیاسی، بلکه همچنین فاقد هر نوع مطلوبیت دورانی برای طبقات اجتماعی است.

۳- مجاهد فاقد مشخصات عقیدتی و برنامه ای لازم برای نیل به قدرت است. نه فقط این، بلکه اثباتا دارای ایدئولوژی مزاحم و نامناسبی است. اینکه در تقابل با استبداد سلطنتی و طرفدار غرب مردم بهرحال آلت‌رناتیو اسلامی را بیازمایند، امری قابل تصور بود. اما معلوم نیست چگونه قرار است مردمی که حکومت اسلامی را بزیر میکشند، مجددا یک آلت‌رناتیو اسلامی دیگر را سر کار بگذارند. معنی این حکم این است که مجاهد نمیتواند در همسوئی با مردم و یا توسط انقلاب مردم به قدرت برسد. بلکه باید، اگر بخواهد و بتواند، علیه انقلاب قدرت را کسب کند. اسلامیت نهضت آزادی، برای مثال، برای این جریان یک امتیاز محسوب میشود. زیرا آن را به یک کاندید واقعی کسب قدرت، در حالتی که رژیم اسلامی قرار باشد بتدریج و از درون تغییر کند، بدل میکند. اما اسلامیت مجاهد تماما نقطه ضعف است، زیرا میخواهد در شرایطی بقدرت برسد که مردم توانسته اند رژیم اسلامی را بزیر بکشند. جامعه فقط تا آنجا به بقاء اسلام در حکومت گردن خواهند گذاشت که سرنگونی و بزیر کشیدن رژیم اسلامی از دسترس آن دور باشد و مردم بهبود اوضاع را در استحالیه رژیم فعلی دنبال کنند. اما قیام و سرنگونی رژیم اسلامی، به معنای محکومیت و انزوی هر نوع جریان منتسب به اسلام و اسلامیت در ایران خواهد بود. مجاهد به مثابه یک سازمان اسلامی و در عین حال خارج حکومت فعلی، نه در حالت استحالیه رژیم و نه در حالت قیام و سرنگونی، آلت‌رناتیو مورد توجه مردم نخواهد بود.

۴- پروسه عملی به قدرت رسیدن مجاهد و تثبیت قدرت دولتی اش قابل تجسم نیست. مجاهد در این مورد مطلقا ساکت است. معلوم نیست از طریق چه مکانیسم مادی و در پی چه سلسله حرکاتی مجاهد قدرت را کسب میکند و مشروعیت و قانونیت آن را در کل کشور و در برابر موانع مهمی که وجود دارد، به کرسی مینشاند. اجازه بدهید برای سهولت بحث فرض کنیم مجاهد به قدرت رسیده است و اینک خانم رجوی در کاخ ریاست جمهوری سلطنت میکند و آقای رجوی چند کوچه بالاتر در ستاد مجاهدین به حکومت

خیل وسیع کسانی که دقیقا بدلیل اوضاع جهان در شمر شمر بودن آنها تردید کرده بودند تحمیل کرد. کار مستقیما کمونیستی، چه بسا برای کسانی که حتی ضرورت آنرا بخاطر داشتند، در متن این دوره خاص احتمالا "فرقه ای و بی شمر" جلوه میکرد. حکم ما راجع به میشد و نمیشدها در دوره قبل هرچه باشد، حرف من اینست که آن دوره دیگر تمام شده است. این کارها فرقه ای و بی شمر نیست.

این یک جنبش است و انسانهای مختلف با ظرفیت ها و پیشینه ها و قلمروهای تخصصی مختلف در آن شرکت دارند. بنظر من همه کسانی که میتوانند، بدون صرف انرژی هرکولی، در سازمانیابی هسته اصلی فعالیت مستقیم کمونیستی در عرصه های مختلف نقش بعهده بگیرند، باید حتما چنین کنند. بحث من این نیست که همه باید موظف شوند فعالیت خاصی را از این پس انجام بدهند، یا در واقع مانند نماز "بجا بیآورند". این وظیفه حزب است که توجه لازم را به این میزول کنند تا نیروهای یک چنین فعالیتی بسیج و آماده شوند. شخصا فکر میکنم مارکسیسم دیگر این دوره دشوار را پشت سر گذاشته است. وقتی نگاه میکنیم، ایدئولوژی های بورژوازی را در حال تعرض نمیبینیم. نه فقط این بلکه خود آنها در بحران هستند. بسترهای ایدئولوژیک اصلی بورژوازی حتی قادر به یک صف بندی ساده جلوی رشد فاشیسم نیستند. حتی نمیتوانند از سکولاریسم دفاع کنند، که برای دهه ها و بعضا قرنهای نظام حاکم بسیاری جوامع غربی بوده است. نمیتوانند جلوی ورود آموزش مذهبی به مدارس را بگیرند. نمیتوانند پاسخ قوم گرایی را بدهند که دیگر مخل کار خود سرمایه شده است. و تازه حتی فاشیسم و ناسیونالیسم قومی که جریانات ایدئولوژیک عنان گسیخته و از قفس جسته این دوره در جهان سرمایه داری بودند، نقطه اوج خود را پشت سر گذاشته اند و دیگر دارند درجا میزنند. من هیچ رگه ای در ایدئولوژی بورژوازی را، در حال تعرض که سهل است، در موقعیت استواری که امکان مقابله با مارکسیسم و کمونیسم کارگری را به آن بدهد نمیبینم. کمونیسم کارگری میتواند به قالب واقعی خودش برگردد، یعنی جریانی باشد که نقد میکند، تعرض میکند، و از جامعه نیرو میگیرد. جریانی که کارش تغییر جهان است و نه صرفا، مانند سالهای اخیر، دفع تعرض بورژوازی. در این شش هفت سال گذشته ما توانستیم سنگرهایی را نگاه داریم. الان زمان آن رسیده است که بلند شویم و پیشروی کنیم. چه بسا چند گام آنطرف تر بازم مجبور بشویم بایستیم و موقعیت بدست آمده را حفظ کنیم. اما قدر مسلم اینست که زمان پیشروی رسیده است.

کار کمونیستی، کار مستقیما کمونیستی، این عبارت کلیدی این دوره است. اما، بدنبال این شاید باید یک تبصره هم اضافه کنم که نفس لازم شدنش خیلی درونگ است. راستش

مبتنی است. بگذارید به برخی از این تناقضات فقط فهرست وار اشاره کنیم:

۱- دوره عوض شده است. دول غربی، که شاید برای چند دهه اول اواسط این قرن آزادی عمل نسبتا وسیعی در شکل دادن به رژیمهای سیاسی برخی کشورهای تحت سلطه داشتند، اکنون فاقد آنچنان اهرمهای موثری در عرصه سیاسی حتی عقب مانده ترین و وابسته ترین کشورها هستند. خود عروج جمهوری اسلامی و جریان اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا نشان دهنده شروع تغییر روابط عملی ابرقدرتها با دول و جریانات بورژوازی در سطح محلی بود. از اشغال سفارت آمریکا در ایران تا قضایای اخیر سومالی و عراق و امروز هائیتی، نشان دهنده این است که قدرتهای غربی حتی در قبال خودی ترین، وابسته ترین و مرتجع ترین رژیمهای بورژوازی در کشورهای کوچک، توان مانور زیادی ندارند. دوران پس از جنگ سرد این روند را به اوج رساند. امروز، بویژه در متن چرخشها و ابهامات عظیم بین المللی، کمابیش هر کانون و محفل بورژوازی، اعم از دولتی و غیر دولتی، متقاعد شده است که با اعمال فشار، با استقامت بر مواضع خویش، با جا نزدن، و بعضا حتی با ماجراجویی و اعمال خشونت، میتواند سهم بیشتری در تقسیم قدرت سیاسی و اقتصادی در صحنه جهانی از ابر قدرتها طلب کند. مجاهد هنوز در دوره استعمار نو و آموزشهای جبهه ملی و نهضت آزادی سیر میکند و تصور خود از سیاست را از آن دوره میگیرد. اما دنیا عوض شده است.

رژیم شاه در زمره آخرین حکومتهای کودتایی و فرمایشی آمریکا در مناطق نفوذش، لاقال خارج آمریکای لاتین، بود. نفس انتقال حمایت آمریکا از شاه به خمینی برای بسته شدن پرونده رژیم سلطنت کافی بود. اما رژیم اسلامی در این موقعیت نیست و مردم هم آن مردم نیستند. نه جمهوری اسلامی با آلت‌رناتیو شدن فرضی مجاهد در انتظار دول غربی، به تشنت کشیده میشود و نه مردم، در دنیای امروز، نفس حمایت آمریکا و غرب از حزب و جریانی را مبنایی برای آلت‌رناتیو دیدن آن میشمارند. بخصوص تجربه نیکاراگوئه، آنگولا و افغانستان و عراق و حتی خود ایران، نشان میدهد که غرب نیز بطور روزافزونی از این نوع "آلت‌رناتیو" های "مسلم" برون مرزی صرفا برای اعمال فشار و ایجاد اصلاحات و تعدیلاتی در وضع موجود و رژیمهای موجود استفاده میکند. در یک کلمه مجاهد دیر به بارگاه غرب رسیده است. حتی برسمیت شناخته شدن مجاهدین بعنوان آلت‌رناتیو غرب در مقابل جمهوری اسلامی، که بشدت نامحتمل است، آنها را چندان به تشکیل دولت بعدی در ایران نزدیک نمیکند.

۲- مجاهد مشخصات یک آلت‌رناتیو سیاسی و دولتی را ندارد. مجاهد امروز (در تمایز با مجاهد دوران مشی چریکی) یک فرقه صرف است. یک جریان با ریشه اجتماعی

تصادفی نبود، محصول یک دوره خاص بود که اکنون دارد تمام میشود. اما ادامه آنچه که در متن دوره قبل قابل توضیح و قابل درک محسوب میشد در دوره آتی، در دوره ای که به آن پا میگذاریم، دیگر ناموجه و نابخوشدونی خواهد بود.

تا آنجا که به افراد و تعمق ها و بازبینی هایشان در دوره گذشته مربوط میشود، باید گفت فرصت طولانی ای برای نگرش مجدد به خویش و به زندگی و به سیاست و به نقش خویش در مبارزه اجتماعی وجود داشته است. دیگر زمان آن رسیده است که محصولات این تعمقها و تعیین تکلیفها را شاهد باشیم. برای آنها که در این میدان اند، جهت حرکت روشن است. راه برای فعالیت فشرده کمونیستی، بدون حاشیه روی، بدون تخفیف، باز است. موانع دیروز، شرایط دیروز و فشارهای دیروز، دیگر دارند از سر راه ما محو میشوند. اگر کاری بود که دیروز به حکم شرایط نمیشد کرد، امروز دیگر امکان پذیر است. اگر در متن هجوم عظیم سیاسی و تبلیغاتی به کمونیسم در دوره قبل این توقع که فعالین حزب محافل خواندن مانیفست کمونیست و کاپیتال ایجاد کنند و گسترش بدهند دور از ذهن بنظر میرسید، امروز دیگر چنین نیست.

آنچه من بعنوان یک شرکت کننده دوست دارم این کنگره با آن تداعی و معنی بشود، برجسته شدن کارآکتر کمونیستی حزب است. میخواهم بعدا اینطور گفته شود که در این کنگره، کار کمونیستی، نقشه ها و پروژه های کمونیستی و افکندن پرتو کمونیستی بر طیف وسیع فعالیتهای ما جایگاه خود را بازیافت. امیدوارم کنگره به این سمت برود و این تمایل من مشابه خواست خیلی رفقای دیگر باشد. بحث من بر سر صدور رهنمود و ابلاغیه و قرار خاصی نیست، بلکه توجه اثباتی خود کادرهای این حزب را میخواهم....

ما حزبی هستیم که همه چیزمان، اعتقاداتمان، سابقه مان و سیاستهایمان، به ما میگوید باید در موضع تعرض باشیم. حزبی که نمایندگانش در این کنگره حضور یافته اند، هیچ بدهکاری سیاسی و عقیدتی ای به هیچکس در هیچ گوشه دنیا ندارد. این یک جریان سرافراز است که امروز به شهادت همین کنگره، در پایان دوره ای که دوره "مرگ کمونیسم" نامیده بودندش، زنده بودن کمونیسم کارگری را اعلام میکند و آغاز یک دوره تعرض کمونیستی کارگری به نظام کهنه و آبرویخته سرمایه داری را فراخوان میدهد. این کنگره باید کنگره این فراخوان باشد.

اولین بار در شهریور ۱۳۷۳، سپتامبر ۱۹۹۴، در شماره ۱۵ انترناسیونال نشریه حزب کمونیست کارگری ایران منتشر شد.

و نقد فراهم میاید.

محصول این تلاشها البته لزوما همواره اصیل و پیشبرنده نیست. در این دوره این حرکت در مقیاس میلیونی در چپ رخ داد. خیلی ها رفتند تا نه فقط دمگ ها بلکه آرمانهای سابق خودشان را نقد کنند، نه فقط به کلیشه ها بلکه به نیات انقلابی سابق خود بخندند و نه فقط در اعتقادات، بلکه در حسن نیت تا کنونی شان شک کنند. در چپ ایران و در میان خود ما خیلی ها چنین کردند. بسیاری، اکثریت عظیمی از اینها، در امتداد تعقلات و تردید های خود به هیچ نوع چپ گرایی بازنگشتند و به کاشفان تازه به دوران رسیده فضایل جامعه سرمایه داری بدل شدند. میکروفن را جلوی هرکس می گرفتند، از جمله کسانی که چه بسا خود ما به زحمت از سوسیالیسم دهاتی و جهان سومی کنده بودیمشان، یک منبر مفصل در مدح دموکراسی می رفت. به نشریات چپ جهان در این دوره نگاه کنید، ببینید چطور سرعت این بحث که لازم است دموکراسی را در سوسیالیسم جا بدهیم میانشان باب شد. بخش اعظم اینها همراه موج رفتند. بنظر من رفتند چون قبلا زیر فشار و بدلیل مطرح بودن و معتبر بودن کمونیسم و مارکسیسم در محیط سیاسی و دانشگاهی به آن پیوسته بودند. اکنون که کمونیسم و مارکسیسم رسماً و علناً مورد هجوم بود و تحت منگنه قرار داشت اینها هم از آن فشار رها شدند و شروع کردند به اینکه حرف خود و ساز خود را بزنند. بخش زیادی بخصوص جذب آن رگه های فکری و سیاسی شدند که حالا به اصطلاح در "بورس" بودند.

این دوره تشتت را همه شاهد بوده ایم و هستیم و در جریان خودمان هم نقش بازی کرده است. این تاثیرات هم ابعاد مثبت داشته اند و هم منفی. استقلال در اندیشیدن و تصمیم گرفتن و اجتناب از پذیرش صاف و ساده نظرات رسمی و احکام مفروض تقویت شد، در عین حال حقایق سوسیالیستی و انقلابی مهمی مورد بی اعتنائی قرار گرفت. داشتن امر سیاسی بعنوان یک فرد و فعال متکی به خود این یا آن جنبش بودن و پروژه های سیاسی شخصی داشتن رواج پیدا کرد، در همان حال فضای اشتراک عمل زیر چتر نقشه ها و طرح های مشترک حزبی، فعالیت بعنوان عضو یک سازمان و گوشه ای از یک نقشه وسیع تر، ضعیف شد. در یک سطح وسیع تر، بخصوص برای بخش وسیعی از چپ ایران که در سنت تقدیس عقب ماندگی ملی خویش پرورش یافته بود، این دوره، دوره تعمیق نگرش به زندگی، به جامعه و به فرهنگ بود. بعضی ها در این دوره دریافتند که بیرون دنیای ملی و کشوری و جنبشی آنها، دنیای وسیع تری با تنوع، پیچیدگی، عمق و دستاوردهای عظیم وجود دارد. این تعمیق نظرها ممکن شد، چون در این دوره کنترل و نفوذ جنبشها و سنتهای عقب مانده هم از روی یک عده برداشته شد.

9

رسیده، زیر هر سنگی، ته هر لجنی، یک "رئیس جمهور" و "نخست وزیر" و "رهبر" و "امام" یافت میشود.

مجاهد برخی از شرایط شرکت در سناریوی دوم، سناریوی سیاه، را فراهم کرده است. میداند چگونه میشود پول و حمایت این یا آن دولت را بدست آورد، با بازار اسلحه دست دوم آشنایی دارد، هنر فرقه سازی را یاد گرفته، از سکتاریسم و سازمان پرستی درجه یکی برخوردار است و بخصوص نشان داده است که "اهل بقاء" است و انعطاف پذیری و قدرت تطبیق با شرایط را دارد. اما با همه اینها، در چنان شرایطی مجاهد همچنان جزو بازیگران فرعی صحنه خواهد بود. مجاهد میتواند در آن زمان رئیس جمهور هم داشته باشد. در واقع تنها در این حالت است که رویای ریاست جمهوری اینها میتواند جامه عمل بپوشد، بعنوان بخشی از کابوس مردم. اما "رئیس جمهور رجوی" در آن حالت یکی از چندین و چند رئیس جمهور و نخست وزیر و رهبر خود گمارده در کشور خواهد بود که با توپ و خنجر به سر و کله هم میزنند و شهر و خانه و کارخانه و بیمارستان و مدرسه مردم را روی سرشان خراب میکنند.

مجاهد، حتی برخلاف ترجیح سیاسی آگاهانه اش، ماهیتا سازمانی متعلق به این کابوس است. یکی از حالاتی که اتفاقاً این انفجار میتواند رخ دهد و این فاجعه آغاز شود، اینست که غرب بخواهد مجاهد و یا جریانی از این نوع را با فشار و بند و بست و معرکه گیری در تهران سر کار بیاورد و به مردمی که رژیم اسلامی را بزیر میکشند تحمیل کند. جامعه و نیروهای سیاسی مختلف آن در مقابل این برنامه عکس العمل حاد نشان خواهند داد. از نقطه نظر ترقی خواهی در کشور، تلاش در تکرار سناریوی خمینی فراخوانی به ادامه مبارزه انقلابی است. از نظر ارتجاع سرنگون شده و شاخه های مختلف آن، سر کار آمدن یک حکومت فرقه ای مجاهدینی به معنی از نفس افتادن جنبش و انقلاب مردم و چراغ سبزی برای باقی ماندن در صحنه رقابت و اعاده قدرت خویش است. استراتژی مجاهد برای تشکیل دولت، شاید بر خلاف میل خود آنها، تنها یکی از چاشنی های ممکن برای انفجار اوضاع و شروع کابوس جنگ داخلی و هرج و مرج در ایران است.

کدام آینده، کدام آلترناتیو؟

آیا اصولاً سناریوی سیاه قابل اجتناب است؟ کدام نیروها میتوانند جامعه را از این تنگنا عبور بدهند و یا حتی در صورت وقوع جنگ داخلی و هرج و مرج به سریعترین شکل به آن خاتمه بدهند؟ چه باید کرد؟ توجه به نفس همین دوراهی اساسی در اوضاع

مستقیماً کمونیستی است. کاری که کمونیستها را زیاد میکند و بر قدرت سیاسی و اجتماعی کمونیسم میافزاید.

این نوع فعالیتها هم مرکز توجه حزب ما در این سالها نبوده است. و همه البته بسیار فعال بوده اند. همه کوشیده اند از طرق مختلف خیرشان را به جامعه و بخشهای فرودست و تحت استثمار و تبعیض برسانند. اما خودتان کلاهان را قاضی کنید، کار مستقیماً کمونیستی، کار بعنوان مارکسیست در جنبشهای فکری، بعنوان سوسیالیست در جنبشهای کارگری، کار بعنوان فراکسیون های کمونیستی در اتحادیه ها، کار بعنوان شلوغکارهای کمونیست در خیابان و آدمهای کمونیست در هر محیط زیست و کاری، چقدر خلصت مشخصه این فعالیتها بوده است. کار ما بیشتر این بوده است که "سرویس" سیاسی - مبارزاتی بدهیم به طیفی از جنبشها در قبال طیفی از مسائل، که همه سرجمع، هم این کاری که من گفتم، یعنی کار مستقیماً کمونیستی، نمیشود.

این با توجه به فضای حاکم بر جامعه و بر کل جنبش سوسیالیستی به یک اعتبار چندان اجتناب پذیر نبود. بنظر من تعرض وسیعی که به کمونیسم و اندیشه مارکسیستی در جریان بود چنان صورت مساله را عوض کرده بود که جریانی که میخواست مستقل از تناسب قوا و کشمکش نظری بیرونی، اعتقادات درونی خود را صرفاً برای خود تکرار کند و به همان اشکال به کار سابق خود ادامه دهد، به یک فرقه مذهبی شبیه تر میشد. بنظر من اینکه خیلی ها در چنان شرایطی از نظر فکری و انتقادی خاموش تر شوند و خود را از نظر "پراتیکی" از منگنه درآورند و به خدمتگذاری در جنبشهای بالفعل و متنوع مشغول شوند، عکس العملی بسیار طبیعی و قابل درک بود. قابل درک، اما نه قابل تائید. بهرحال صحبت امروز من اینست که آن دوره دیگر تمام شده است.

هدف من از این بحث بهرحال جلب توجه کنگره به این سوال است که آیا حزب ما میتواند پرچمدار ختم کردن این دوره برزخ برای چپ، لاقط بخشی از آن که ما میتوانیم بر آن تاثیر بگذاریم، باشد؟ این سوال بازی است. بنظر من میتوانیم. موقعیت سیاسی ایدئولوژیکی ایزتکیو ما در چپ ایران، و در چپ سایر کشورها تا آن حد که با ما آشناست، یک موقعیت سالم و سرفرازانه بوده است. موقعیت مثبتی بوده است. شخصاً با علم به این واقعیت، چندان نگران تاثیرات منفی و متشتت کننده ای که این دوره برزخ بر وضعیت حزبی و پراتیک حزبی ما میگذاشت نبودم. بنظر من نمیشد در آن دوره کاملاً و مطلقاً خلاف جریان یک واقعیت عظیم تاریخی حرکت کرد. نمیشد از بسیاری از این تاثیرات اجتناب کرد. میشد سنگرهای اصلی را نگاه داشت و خود را برای موج برگشت آماده کرد، کاری که ما کردیم. اما نمیشد اشکال خاصی از مبارزه فکری و عملی را به

مشغول است. حال بگذارید چند سوال ساده در مورد راهی که طی کرده اند مطرح کنیم. برای مثال:

— مجاهد از طریق چه پروسه مشخصی به قدرت رسیده است؟ انقلاب مردمی، کودتای نظامی، اشغال نظامی توسط نیروهای برون مرزی و فتح تهران، یا چه؟ با توجه به طیف وسیع نیروها و جناحها و احزاب سیاسی که همه داعیه قدرت خود را دارند، معلوم نیست که چرا هر یک از این پروسه ها باید مشخصاً مجاهد را سر کار آورده باشد. مردم در چه پروسه ای مشروعیت مجاهدین و شورای ملی مقاومت را قبول کردند. رهبران اعتصابها، اعتراضات خیابانی، تحصن ها و حتی قیام توده ای، آنها در جامعه ای که عقبیت خامی و خوشباوری و توهومات "همه با هم" سال ۵۷ را به چشم دیده است، چگونه قانونیت دولت مجاهدین را به رسمیت شناخته اند.

— سرنوشت رژیم اسلامی، بر خلاف رژیم شاه، قطعاً با تبخیر آن و اعلام همبستگی بقایای آن با رژیم جدید همراه نخواهد بود. جریان اسلامی در منطقه زنده است و بعلاوه امروزه دوره خانجانی نظامی حتی در قلب اروپا است. جناحهای مختلف رژیم اسلامی هم اکنون بشدت مسلح اند و بصورت احزاب متشکل در درون یک دولت واحد عمل میکنند. شکست جمهوری اسلامی طیفی از احزاب مسلح اسلامی از خود بجا میگذازد که باید یک به یک خنثی و از دور خارج شوند. حتی ضعیف ترین اینها از نظر کمی و تسلیحاتی با نیروی مجاهدین قابل مقایسه خواهد بود. مجاهد چگونه اینها را از صحنه حذف کرده است. چگونه بر اینها فائق آمده و کنترل دولت مجاهدین یا شورای ملی مقاومت را بر سراسر کشور گسترده است؟

— به سر چپ، کمونیستها و کل جریاناتی که امروز دارند به زبان خودشان میگویند که برای حکومت اسلامی فرضی مجاهد مشروعیت قائل نخواهند بود چه آمده است؟ اینها چگونه از صحنه حذف شده اند و یا قانونیت و رسمیت حکومت خانم و آقای رجوی را پذیرفته اند؟

ابهام و تناقض در استراتژی مجاهدین برای کسب قدرت فراوان است. برخی از اینها را خود سرانشان حس کرده اند. برای مثال، فهمیده اند که اسلامی بودن یک نقطه ضعف جدی در عالم سیاست ایران و در جامعه ای است که یک موج برگشت وسیع علیه مذهب و حکومت مذهبی را تجربه میکند. مانورهای اخیر برای مدرن و نیمه سکولار جلوه دادن خویش قرار است به این نقطه ضعف فائق بیاید. یا برای مثال حدسهایی زده اند که نمیشود بعنوان یک فرقه معلق در فضا داعیه قدرت سیاسی داشت. باید به یک بستر مبارزاتی و اعتراضی در جامعه تعلق داشت. "تشیع سرخ علوی"، و "جامعه بی طبقه

سیاسی آتی، برای هر نیروی سیاسی در اپوزیسیون ایران ضروری است. خیلی چیزها در فردای ایران، و از جمله نفس زندگی و بقاء میلیونها انسان، به این بستگی دارد که جریانات جدی در اپوزیسیون امروز چگونه به این مساله نگاه میکنند و تا چه حد نفس اجتناب از این سناریوی سیاه در جریان سرنگونی رژیم منحوس اسلامی یک محور تاکتیکی آنهاست. این بهرحال باید موضوع یک مقاله مستقل در شماره های بعد باشد.

اما اینجا به اختصار به چند نکته میتوان اشاره کرد.

۱- بنظر من سناریوی سیاه اگرچه با توجه به داده های امروز محتمل تر است، هنوز قابل اجتناب است.

۲- هر روند سیاسی که در آن جریانات قومی، فرقه ای، مذهبی، سرکوبگر، غیر سکولار و غیر مدرن به قدرت نزدیک شوند، روندی در جهت تحقق سناریوی سیاه است. تنها یک دولت آزاد، مدرن، سکولار، مبتنی بر برسمیت شناسی وسیعترین حقوق مدنی و رفاهی، مخالف هر نوع تبعیض در جامعه، و متعهد به فراهم آوردن یک چهارچوب سیاسی و قانونی آزاد برای کشمکش جنبشها و نیروهای اجتماعی، میتواند تضمینی علیه کابوسی باشد که جامعه و مردم در ایران را تهدید میکند. هر رگه ای از ارتجاع و عقب ماندگی در حکومت و یا در آئرناتو حکومتی ای که شکل میگيرد وجود داشته باشد، مستقیما عاملی به نفع اوضاع سیاه خواهد بود.

۳- کدام نیروها میتوانند اجزاء یک روند "متعارف" و "سفید" باشند؟ طبقه کارگر و کمونیستها باید ستون یک چنین آئرناتیوی باشند. اما دامنه نیروهای اجتماعی ای که در چنین روندی ذینفع هستند، وسیع تر است. واقعیت اینست که تهدید واقعی از جانب نیروها و احزابی است که ریشه ای در اقتصاد سیاسی سرمایه داری ایران امروز ندارند. جریانات حاشیه ای، از نوع خود مجاهدین، که منافع محدود و غالباً فرقه ای را نمایندگی میکنند و در حرکت و مصالح اجتماعی طبقات اصلی یک جامعه سرمایه داری ریشه ندارند. جریانات اجتماعی واقعی که مسائل و منافع دیرپاتر و بنیادی تر در مبارزه طبقاتی را نمایندگی میکنند، همه در طی شدن یک روند "متعارف" ذینفعند. کمونیسم کارگری، لیبرالیسم، و رفرمیسم چپی که اغلب سازمانهای چپ سنتی را در بر میگیرد، منطقی نیروهای یک سیر تحول "متعارف" هستند. بعلاوه، و این نکته بسیار مهم است، یک نظام سیاسی آزاد، مدرن و سکولار، خواست بخش بسیار وسیعی از مردم است. این مهم ترین درسی است که مردم از زندگی در جمهوری اسلامی گرفتند.

همانطور که گفتیم، این مباحث باید در مطلب دیگری، مستقل از مجاهد و ماجراهائش، مورد بحث قرار بگیرد. تا آنجا که به مجاهد مربوط میشود، باید گفت این

قد و قامت واقعی خود به جلوی صحنه پا بگذارند. دوره عقب نشینی مارکسیسم و انزوی مارکسیستها با پایان جنگ سرد آغاز نشد، بلکه به چندین سال قبل از آن برمیگردد. تحولات شوروی در این میان تعیین کننده بود، نه به این معنی که شوروی کانون مارکسیسم و کمونیسم بود، بلکه به این اعتبار که وجود یک قطب قدرتمند مدعی کمونیسم در سطح جهانی، هر قدر دروغین، به مارکسیستها و منتقدین مارکسیست شوروی هم در صحنه سیاسی و فکری در سطح جهانی مکان مهمی میداد و آنها را در مرکز توجه قرار میداد. رکود اقتصادی و جمود اجتماعی در شوروی در انتهای دوران برژنف تا سر کار آمدن گورباچف غیر قابل انکار بود. با گورباچف و بحث پرسترویکا دوران اضمحلال این قطب آغاز شد. از همانجا مشخص بود، و ما هم در روز خودش پیش بینی کردیم، که مارکسیسم میروید تا در منگنه و در انزوا قرار بگیرد. با زوال شوروی، مارکسیسم واقعی و منتقد شوروی هم بهرحال برای مدتی از مرکز صحنه مبارزه فکری و سیاسی بدور میافتاد و این اتفاقی بود که در دوران برزخ پس از ختم جنگ سرد عملاً رخ داد. آنچه من امروز دارم میگویم اینست که فضا دارد برای فعالیت کمونیستها مجدداً مناسب میشود. شک نیست که رجز خوانی های ضد کمونیستی سخن پراکنان بورژوازی و هیاهوی پایان کمونیسم حتی اگر فروکش کرده باشد، بهرحال ابداً تمام نشده و هیچگاه تمام نمیشود. اما واقعیت کاملاً محسوس اینست که امروز شرایط برای اینکه کمونیستها پا به میدان بگذارند، حرفشان را بزنند و نیرو جمع کنند کاملاً مناسب تر از ۸-۱۰ سال قبل است. آن دوره، دوره پسروی و افول چپ گرایبی بود و امروز دوره عروج و پیشروی مجدد آن است.

اجازه بدهید مختصراً به تاثیرات این دوره بر چپ و بویژه بر جریان خودمان بپردازم و صحبت را با این بحث تمام کنم. دوره برزخ و بلاتکلیفی، الزاماً دوره انفعال و رکود نیست. در واقع بیشتر اوقات عکس این است. چنین دوره هایی دوره سست شدن مهارها، باورها، نرم ها، و کنترل های سنتی است که به زندگی و پراتیک انسانها قالب میزند اند. دوره های برزخ و بحران در جامعه معمولاً دوره هایی هستند که فرد احساس آزادی عمل بیشتری میکند، سنتها و نهادها و احزاب و جنبشهای جاافتاده بر ذهن افراد کمتر سنگینی میکنند و لذا فرد آزادی عمل و استقلال معنوی و عملی بیشتری حس میکند. بعضی از چشمگیرترین خلاقیتها در عرصه های مختلف در چنین دوره هایی بروز کرده است. وقتی سنت رسمی، حال در هر قلمرویی، بی اعتبار میشود و زیر سوال میرود و پاسخ های رسمی و حقایق پذیرفته شده زیر سوال میروند، وقتی مسجل میشود که نرم های قبلی کارآیی و خاصیت و لاجرم اعتبار خود را از دست داده اند، امکان بدعت و جستجوگری

این دوره از بسیاری جهات برای بسیاری دوره تجدید نظر بود. نه تجدید نظر طلبی و رویزیونیسم، نه ایجاد مکاتبی برای تفسیر افکار پیشین در خدمت مصالح اجتماعی خاص، بلکه یک دوره بازنگری فردی، در فلسفه زندگی خویش، در افکار و امیدها و افقهای خویش، در تاریخ زندگی خویش، در سیستم ارزشها و اعتقادات خویش. خیلی ها از نظر خود به نتایج جالبی رسیدند. من هم فکر میکنم بعضی ها واقعا به نتایج جالبی رسیدند. کالیبر آدمها عوض شد. خیلی ها توانستند بعد انسانی سوسیالیسم و نوعدوستی عمیق آن را بفهمند. خیلی ها رابطه سوسیالیسم را با آزادی و رفاه انسانی عمیق تر دریافتند. خیلی ها توانایی های واقعی خود را بهتر شناختند و به خود اعتماد پیدا کردند. برخی از احکام مارکسیستی که در دوران جنگ سرد و زیر سلطه آموزش های "کمونیسم" اردوگاهی، نه بدرستی و وضوح بیان میشد، نه با آسودگی و ذهن باز شنیده میشد و نه عمیقاً درک میشد، از جمله بحثهای خود ما در مورد کمونیسم کارگری، در این دوره با شفافیت بیشتری طرح و جذب شدند.

بنابراین تا آنجا که به چپ و مشخص تر به جریان خودمان برمیگردد هم بنظر من این دوران برزخ، دوران ابهام، تشنیت، تردید و بازاندیشی، سپری شده است. البته برخلاف روندهای عینی بیرونی، فکر میکنم واقعا ختم کردن این دوره و پا گذاشتن بیرون فضایی که دیگر به حکم شرایط عینی دوره اش سر رسیده است، هنوز یک مساله پراتیکی است. این دوره برای کمونیستها خودبخود تمام نمیشود، باید آگاهانه تماشا کرد. شرایط عینی اکنون دیگر به ما اجازه میدهد که برگردیم و نه فقط به این دوره آشنفتگی خاتمه بدهیم، بلکه به عمق و تنوع و ظرفیت های رشد یافته ای که بدست آورده ایم در خدمت یک مبارزه هدفمند و متشکل قالب بزنیم.

یکی از نتایج روندهای چند ساله اخیر که در صفوف ما قابل مشاهده بوده است اینست که "کار مستقیماً کمونیستی" به حاشیه رانده شده بود. بگذارید منظورم از کار مستقیماً کمونیستی را در چند جمله و بصورت شمانتیک بگویم. کار مستقیماً کمونیستی یعنی راه افتادن و به انسانهایی که دردی دارند و در راس آنها به طبقه کارگر گفتن که باید کمونیست باشید. میان خود و سایر کمونیستها اتصال و پیوند برقرار کنید، در عرصه سیاست از کمونیسم دفاع کنید و به کمونیستها رای بدهید. کتاب های مارکس را بخوانید. در مقابل سرکوب کمونیسم و سوسیالیسم مقاومت کنید. به گرایشهای دیگر در جامعه و در درون جنبش طبقه کارگر نقد کنید و ضعفهای آنها را نشان بدهید. بگوئید مواعید و راه حل های غیر کمونیستی در تاریخ جامعه و تاریخ کارگران زیاد بوده اما هیچیک جواب بنیادی به نیاز طبقه کارگر و جامعه به رهایی نداده است. این نوع کارها کار

توحیدی" و آرمانهای اقتصادی و سیاسی مقدس بازار تهران و تجار ملی، به دوره قبل از پرواز تاریخی و استحاله سازمان تعلق دارند و سهمی در تعریف هویت امروزی سازمان ندارند. و حتی اگر میداشتند، امروز دیگر باید بطور قطع کنار گذاشته میشدند. پس از تحقیقات زیاد و آزمون خطاهای مختلف بر آن شده اند که خود را ناسیونالیست مصدقی معرفی کنند. این تمهیدات بچه گانه است زیرا تخیل خود را جای واقعیت قرار میدهد. اخلاقیات سازمان مجاهدین، نگرش به حیات، به جامعه، به انسان، و حتی به خودش، رنگ غلیظ مذهبی دارد، سازمان خاستگاه مذهبی داشته است، سر و لباس فعالین و سخنگویانش اسلامی است و هنوز حتی افعال و احوال شخصیه رهبرانش را با ارجاع به "سنت پیغمبر" توجیه میکند. تا ده روز قبل ربطی به مصدق و جبهه ملی نداشته اند. جامعه و دنیای بیرون، به صرف عکس انداختن خانمی با چارقد زیر پوستر مصدق، مجاهدین را با یک سازمان غیر مذهبی، مدرنیست و متعلق به سنت لیبرال - ناسیونالیستی جبهه ملی و مصدق اشتباه نمیگیرد. و تازه اگر ناسیونالیسم لیبرال شانس قدرت گیری در ایران داشته باشد، که فعلاً مورد بحث ما نیست، آنگاه نیروهایی در صحنه سیاسی عملاً این حرکت را نمایندگی خواهند کرد و وزیر و وکیل خواهند داد که تاریخاً واقعا در این سنت قرار داشته اند. بالماسکه را نمیشود جای زندگی به مردم قالب کرد. این خوشخیالی ها و خودفریبی ها و این نوع جایگزین کردن "آفه" های نمایشی بجای عمل سیاسی واقعی، بی نیاز از هیچ استدلال دیگری، شانس نداشتن مجاهد در آینده سیاسی ایران پس از جمهوری اسلامی را اثبات میکنند.

مجاهد و سناریوی سیاه

اگر مجاهد در چهارچوب سناریوی اول، سناریوی "سفید"، جایی ندارد، شاننش در سناریوی سیاه چگونه است؟ امکان اینکه مجاهدین در متن هرج و مرج و جنگ داخلی، و اضمحلال ایران بعنوان یک جغرافیای سیاسی و اداری واحد، به قدرت برسند چقدر است؟ واقعیت اینست که حضور در سناریوی دوم هنر زیادی نمیخواهد. نه فقط مجاهد، و کلیه احزاب و گروههای سیاسی که امروز وجود دارند و یا بخصوص میتوانند با انفجار رژیم اسلامی از درون آن بوجود بیایند، بلکه هر جک و جانور و هر ماجراجویی که بتواند صد نفر را با تامین رزق شان، با تراشیدن هویت قومی و مذهبی خاص برایشان یا صاف و ساده با ارباب و تحریکشان، دنبال خود بکشاند، در کابوس سیاسی آینده ایران جایی خواهد یافت، در یک کشور بحران زده، در یک سرمایه داری شکست خورده و به بن بست

"دموکراسی" نیست، بلکه اساسا دوره اغتشاش است. گفتیم کانون این اغتشاش خود غرب خواهد بود که جهتگیری ایدئولوژیکی و سیاسی خود را از دست میدهد و حتی باورهای بنیادی اقتصادی اش زیر سوال خواهد رفت. دقیقا همین رخ داد. راست و چپ این جامعه به هم ریخت. محافل "راست جدید" دوران قبل، که نوکری بانک جهانی و صندوق بین المللی پول را میکردند، در این دوره از ترس اغتشاش اجتماعی در کشورهای مختلف و بالا گرفتن ناسیونالیسم قومی، به جایی رسیدند که افسوس نبود یک جناح چپ بورژوازی موثر را میخوردند. متقابلا بخش زیادی از چپ های دیروز، بر سر اتخاذ سیاستهای راست با هم مسابقه گذاشتند. قبلا ظاهرا اروپا قرار بود به سمت اتحاد برود، اما بعد از این تحولات، معلوم شد که نه فقط از اتحاد بیشتر خبری نیست، بلکه شکافها عمق پیدا میکنند. امروز حتی سر تعیین یک رئیس برای کمیسیون اروپا کشمکش شدیدی در جریان است. پول مشترک که هیچ، حتی مکانیسم پولی مشترک موجود هم بهم میریزد. همین طرح وحدت اروپا برای نمونه، به دوره ای تعلق داشت که قطب بندی شرق و غرب بر جهان حاکم بود. امروز صورت مساله از اساس دگرگون شده و کل این طرح دارد دستخوش بحران میشود. حتی یک ایدئولوگ معتبر و یک محفل فکری با نفوذ ندارند که نشان کسی بدهند. قرار بود بازار حلال همه مسائل و مشکلات بشود، اما امروز زدن پر و بال بازار از نو دارد در کشورهای مختلف به مد روز تبدیل میشود. امروز در اکثر کشورها آن جناحهایی دارند رای میآورند که وعده تعدیل مکانیسم بی در و پیکر بازار را میدهند. خود غربی ها در روسیه پشت جناح مدافع بازار آزاد را خالی کردند و با طیب خاطر با سیاست جناحهای معتدل تر کنار آمدند. در یک کلمه تبیین ها و پیش بینی های بورژوازی پوشالی از آب در آمد. آنچه واقعی از کار در آمد، و ما هم در روز خودش بر آن انگشت گذاشتیم، تشتت، خلاء ایدئولوژیکی، خلاء معنوی و بهم پاشی جنبشها و حرکت های حزبی اصلی خود بورژوازی بود. ایتالیا فقط یک نمونه است. جنگ در یوگسلاوی در قلب اروپا نمونه دیگر است. دنیای اینها و سیمای واقعی دنیای پس از جنگ سرد این است که میبینیم. خصوصیت اصلی این دوره، اغتشاش بود. این دوره، دوره پیروزی این یا آن خط بورژوازی نبود. دوره برزخ و بلا تکلیفی و ابهام بود. چهارچوبهای قبلی شکست، فرمول قبلی بی خاصیت شد، فضا باز شد، و در این فضا نیروهای اجتماعی به نبرد با یکدیگر برخاستند. هرکس در این فضا پرچم خود را بلند میکند و ساز خود را میزند و برای پیروزی و پیشروی خودش تلاش میکند.

اینجا امکان بحث در مورد عواقب اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فکری این دوره برزخ نیست. آنچه میخوایم اینجا تاکید کنیم اینست که فاز اول این دوره اکنون تمام شده

ایران، و حتی به یک معنی کلی تر از کنگره دوم آن، به استقبال این واقعیت رفته بودیم. این دورنما را دیده بودیم، زوال چپ موجود را پیش بینی کرده بودیم و در مقابل آن کمونیسم کارگری را بعنوان آلترناتیو طرح کرده بودیم. در این دوره نه تنها جنبشهای چپ و کمونیستی زیر منگنه قرار گرفتند، بلکه کلا ایده آلهای برابری طلبانه، آزادی خواهانه، نفس خوشبینی به ذات آدمی، انتظار اینکه جامعه میتواند بسمت بهبود برود، و حتی هر جهان نگر و نگرش فلسفی ای که به هر نحو آدم را عنصری موثر در زندگی خویش تعریف کند، همه اینها عقب رانده شدند. در مقابل، یک دوره یاس، سردرگمی، و تاریکی نسبت به آینده بشر و مسیر جامعه بشری آغاز شد. در این دوره شاهد پرتاب شدن عده زیادی، عده بیشماری، از انسانهایی بودیم که در دوره قبل خود را مترقی، آزادیخواه، مساوات طلب، مثبت و مشر شمر تعریف میکردند. ما شاهد قربانی شدن اینها بودیم. شاهد بودیم که عده زیادی به این نتیجه رسیدند که هیچ چیز فایده ندارد، حتی دنبال دیگران دم گرفتند که این "پایان تاریخ" است، جهان همین هست و دیگر همین میماند. فرمولبندی های متنوعی راجع به اینکه دنیا همین است و باید با آن کنار آمد، از همه منافذ جامعه از عالم هنر تا سیاست و تئوری و ایدئولوژی سر بر کرد. نتیجه ظاهرا انکار ناپذیری که گرفته شد و حکمی که بعنوان ایده پیروز اعلام شد این بود که این جامعه سرمایه داری است که پیروز شده است، این سهم بشر است، این دموکراسی است (همین که میبینید و نه ایده های قرن نوزدهمی)، این وضع کار و معیشت است، این ظاهر و باطن جهان است و آدمها باید با آن کنار بیایند. این کنار آمدن را هم هرکس باید در انزوا و تنهایی خویش انجام بدهد چرا که تمیزه شدن کامل انسانها هم جزو مشخصات این دوره بود: مقهور شدن و تسلیم کامل فرد در مقابل اتفاقیهایی که برایش میافتد، از مشاهده کردن هر روزه کشتار مردم در مقیاس دهها هزار نفر در روز و اینکه کاری از دست برنمیاید، تا اینکه معلوم نیست همین فردا بر سر شغل و ساعت کار و دستمزد خودت چه خواهد آمد و یا سرنوشت حق زنده بودن یا حق مدرسه رفتن چه خواهد شد. این ابهام بالایی سر جهان گرفته شد.

من معتقدم ما فاز اول این دوران را پشت سر گذاشته ایم، بعدا توضیح میدهم چگونه و چرا. اما آنچه ما باید علیرغم همه چیز در این دوره به آن مفتخر باشیم، اینست که ما نه فقط جزو قربانیان این دوره نبودیم، بلکه از معدود اتفاقیهای مثبتی بودیم که در این دوره در جهان رخ میداد. ما از معدود پلهایی بودیم که در مقابل آینده تاریکی که بورژوازی عملا علیرغم همه مواعیدش جلوی دنیا و میلیونها انسان میگرفت، جامعه را به یک گذشته امیدوار کننده، به مبارزات حق طلبانه در گذشته و افقهای انسانی وسیعی

در سطح جهان هم معلوم شده است که قرار نیست همه کشورها پارلمان داشته باشند. این میتواند مایه دردسر باشد. ژنرالهای مستبد و آخوندهای ارتجاعی هم میتوان داشت و سر کار نگاه داشت. این حرف امروز بورژوازی است. در محاسبات امروزشان ظاهرا ثبات و اجتناب از تلاطم های مهار نشده و بهم ریختن بی رویه وضع موجود مهم تر از هر فاکتور دیگری است. در نتیجه نه فقط خبری از شکوفایی جهانی دموکراسی پارلمانی نشد، بلکه رژیمهای سابق سر کار هستند و حتی بیشتر از گذشته احساس اعتماد میکنند. مردم در کشورهای عقب مانده فهمیدند که از این خبرها نیست و قرار نیست اتفاق خاصی به لطف "نظم نوین" رخ بدهد. اگر کسی آزادی میخواهد باید مثل سابق خودش فکری به حال خودش بکند. و این برعکس فضایی است که در ابتدای این دوره وجود داشت. یادتان هست که چگونه روشنفکران این کشورها کاسه بدست در صف ایستاده بودند تا سهم خود از دموکراسی را از آمریکا و قدرتهای غربی دریافت کنند. الان، اما بار دیگر معلوم شده است که سرنوشت جوامع را نیروها و جنبش های اجتماعی میسازند. جست و خیزها و شعارهای سبک و کم محتوای ابتدای این دوره اکنون کمرنگ شده اند و بجای آن گوش شنوا برای برنامه ها و سیاستهای نیروهای اجتماعی بیشتر شده است. توجه مردم به سیاست بیشتر و سنجیده تر شده است. تمایلات و کشمکشهای سیاسی بیان پخته تری یافته اند.

تعرض راست در دهه هشتاد را بخاطر بیاورید، آن فردگرایی وسیع، آن کاریزم، آن تحقیر منفعت اجتماعی و نوعدوستی و بعد آن هیاهو و آتش بازی های تبلیغی و دلنک بازی های عقیدتی ابتدای این دوره برزخ را بخاطر بیاورید و با امروز مقایسه کنید، میبینید که نه فقط چرخش های مهمی نسبت به ابتدای این دوره اخیر در جریان است، بلکه مردم دارند بعضا حتی جواب راستگرایی عظیم دهه هشتاد را میدهند.

بهرحال این استنباط من است، و لزوما نمیخواهم یک حکم تئوریک شاد و غلاظ از این فازبندی بسازم. ممکن است نظر رفقای دیگر فرق داشته باشد. اما بهرحال ارزیابی من اینست که ما از دوره برزخ پس از سقوط بلوک شرق بیرون آمده ایم و محیط برای عمل نیروهای سیاسی تعریف شده تر است. بخصوص این را میشود به روشنی دید که بار دیگر اعلام تعلق به یک نگرش انسانی و شکایت از جامعه موجود از یک زاویه انسانی، و بعضا حتی سوسیالیستی، دارد میدان پیدا میکند و مایه اعتبار افراد میشود. این را نه فقط در عالم سیاست بلکه در عرصه زندگی فرهنگی و هنری یکی دو سال اخیر میتوان دید.

بنظر من زمان تعرض مجدد مارکسیستی فرا رسیده است و کمونیستها میتوانند در

جریان غیر مسئول، نابالغ، کم سیاسی و ماجراجوست. دروازه دولت و قدرت سیاسی در ایران به روی آن باز نیست. خبری به مردم نخواهد رساند، اما مانند همه جریانات مشابه بخصوص در دنیای پس از جنگ سرد، میتواند مایه دردسر جدی آنها باشد. برای کسی که کمی به فردا فکر کند، نمایش امروز اینها ابدا بامزه نیست.

اولین بار در شهریور ۱۳۷۳، سپتامبر ۱۹۹۴، در شماره ۱۵ انترناسیونال نشریه حزب کمونیست کارگری ایران منتشر شد.

که از دهها سال قبل بشر به آن چشم گشوده بود متصل نگاه میداشت. اگر نوع ما را از صحنه حذف میکردید، ما و آدمها و جریاناتی چون ما که همچنان پای فشردند که خیر، آزادی معنی دارد، برابری انسانها معنی دارد، جنبش طبقه کارگر معنی دارد، آنگاه این دوره یک گسست اساسی در تاریخ جهان میباشد. مانند یک جنگ اتمی که تمدن پس از آن باید از نو شروع شود. اما کسانی و نیروهایی بودند که مقاومت کردند و کوشیدند روی دنیا را از این حال کثیف و آینده کثیف تری که وعده داده میشد به سمت گذشته‌اش بچرخانند و یادش بیاندازند که ایده‌آلهایی وجود داشته است، اصولی وجود داشته، پیشروی‌هایی وجود داشته، مارکسی وجود داشته است، آرمان سوسیالیستی وجود داشته است، بیمه بیکاری ای وجود داشته است، حقوق مدنی و اجتماعی ای وجود داشته است. ما جزو این مقاومت‌ها ما بودیم، جزو پلهایی بودیم که دنیا را به رگه‌های انسانیت و مدنیت در گذشته‌اش مرتبط نگاه میداشت و در نتیجه تعرض دوباره در آینده را ممکن میکرد. ما جزو دریچه‌هایی بودیم که آن منظره‌های قدیمی تر و انسانی تر و بزرگ تر را جلوی چشمان این دنیا نگاه میداشت.

وقتی میگویم "ما"، ممکن است کسی اینجا پیش خودش فکر کند "اما من که شخصا در این دوره کار زیادی نکردم". این مهم نیست. مهم اینست که همه ما خشت‌های جنبشی بودیم که در مجموع این چهره را از خود بروز داد و این نقش را بازی کرد. و بنظر من این نقش در محیط بلافضل فعالیت خود این جنبش، در ایران و منطقه، تعیین کننده بود و خارج از آن هم بی‌اهمیت نبود. در آینده خیلی‌ها برمیگردند و به این دوره نگاه میکنند و ناگزیرند از طریق ما، و از مجرای این دریچه‌ها و اتصال‌هایی که ما و امثال ما با انسانیت قبل از این برزخ اخیر و با ایده‌آلهای انسانی و سوسیالیستی و برابری طلبانه حفظ کردیم، به تاریخ خویش بنگرند. برای مثال ما کوشیدیم مارکس را زنده نگاهداریم. یک لحظه تصور کنید که اگر مارکس را از دنیا بگیرند چه چیز از آن باقی میماند. ما در صف کسانی بودیم که کوشیدند نگذارند دنیا را از مارکس، از لنین، از ایده مساوات و آزادی بطور کلی محروم کنند. و این دریچه هر قدر کوچک بود، هر قدر ما نافع بودیم، هر قدر حزب و جنبشی محدود به یک کشور و یک منطقه کم اهمیت و فرعی در صحنه بین‌المللی بودیم، بهر حال یک دریچه بودیم و از دریچه‌های کوچک میتوان به منظره‌های بزرگ نگاه کرد. کسی که بعدا به این منظره نگاه میکند، کاری به اندازه تلاش ما نخواهد داشت، کار به ماهیت تلاش ما دارد. این آن چیزی است که بنظر من ما میتوانیم مستقل از اندازه تلاش فردی یا جمعی خود، به آن سربلند باشیم. میتوانیم برگردیم و بگوئیم که در این سال‌ها، در این دوره ای که تویی وسط جهان بورژوازی خورد

و لجن به همه سو پرتاب شد، و عده زیادی هم پرتاب شدند، طوریکه دیگر تشخیص لجن از آن آدمها ممکن نبود، ما معلوم بود چه میگوئیم، ما ایستادیم و آن افقها را جلوی مردم نگاه داشتیم. و بنظر من این دارد امروز جواب میدهد. دوران برزخ دارد به حکم شرایط عینی و نیز با تلاش‌هایی از این دست، به پایان میرسد و ما به نقطه‌ای میرسیم که بار دیگر میشود از پیشروی سخن گفت و برای پیشروی تلاش کرد.

این کنگره باید کنگره برسمیت شناسی این حقیقت درباره خودمان باشد. آنچه امروز میتوانست برای ما شوق انگیز و افتخار آمیز باشد این نیست که گویا خیلی خوب کار کرده ایم، به یک حزب عظیم تبدیل شده‌ایم، صد ها هزار عضو گرفته‌ایم و غیره. حقیقت امروز ما این نیست. بلکه این است که ما به یکی از بهترین رگه‌های فکری - سیاسی دهه اخیر تعلق داشتیم و جنبش ما در این دوره یکی از بهترین، شیرین‌ترین، مثبت‌ترین و روشن‌ترین رگه‌های فکری و سیاسی در جامعه بود. بنظر من کسی که در این سالهای خطیر، به این جنبش تعلق داشته است میتواند امروز به راستی سربلند باشد. این سرفرازی حق این کنگره است. این کنگره تصادفی نیست. ما هم میتوانستیم پرتاب شده باشیم، امتیزه شده باشیم، میتوانستیم درگیر خانگی‌ترین و احمقانه‌ترین کش و قوسها با خانگی‌ترین و احمقانه‌ترین جریانات شده باشیم. اما نشدیم. جلو رفتیم، و بنظر من حتی شفاف تر از هر زمان گذشته فکر کردیم و مسیر خود را تشخیص دادیم. آیا بعنوان یک حزب از خود راضی هستیم؟ بنظر من بعنوان یک حزب یا فعالین یک جنبش جای رضایت زیادی برای ما وجود ندارد. اما موقعیت ما، جایگاه ما در جامعه در این ۸-۱۰ سال، موقعیت و جایگاه معتبری است و ما باید بعنوان یک نقطه عزیمت حیاتی به آن نگاه کنیم و حزممان را از اینجا بسازیم.

اجازه بدهید به خصوصیات دوره ای بپردازیم که می‌رود به پایان برسد. این دوران از برخی جهات از نظر ابژکتیو به پایان خود رسیده است و از جهات دیگری اکنون میتواند و باید به نیروی عنصر فعال، به نیروی جنبش‌های اجتماعی، به نیروی خود ما، به آن خاتمه داده شود.

شعارهای خصلت نمای این دوران، اگر یادتان باشد، "سقوط کمونیسم"، پایان جنگ سرد و آغاز یک نظم نوین جهانی و یا در واقع لزوم یک تجدید آرایش جهانی در جهان بورژوایی بود. اما تحت لوای این شعارها بنظر من یک دوران برزخ شروع شد که در آن هیچکس نمیدانست چه خواهد شد. اینطور نبود که با سقوط بلوک شرق و باصطلاح "پایان کمونیسم"، اکنون دیگر بورژوازی تکلیف خود را در دور بعد میدانست. ما همان موقع تاکید کردیم که اتفاقا این دوره، دوره روشنی برای بورژوازی نیست، دوره "صلح" و

است. معلوم شده است افقی که بورژوازی در تبلیغات خویش در ابتدای این دوره جلوی دنیا میگذاشت تو خالی بوده است. مفاهیم و فرمولهای کلیدی ای از قبیل "پایان کمونیسم"، "بازار آزاد"، غلبه "دموکراسی"، "پایان دیکتاتوریها"، "صلح جهانی"، "دنیای تک ابرقدرتی"، "پیروزی مدنیت غربی" و غیره و غیره، که از زبان رسانه‌ها و سیاستمداران و سخنگوهای بورژوازی بعنوان محتوای دوران نوین طرح میشدند و در تمام این مدت بالای سر جامعه چرخ میزدند بی آنکه بالاخره فرود بیایند، یکی پس از دیگری کنار گذاشته شده‌اند. الان نه فقط صحبت شان بر سر پایان کمونیسم نیست، بلکه بر سر اینست که با این "کمونیستهای سابق" که اسمشان را عوض کرده‌اند و حال یکی پس از دیگری دارند سر کار میایند چه باید کرد. در مورد مدل اقتصادی بازار آزاد هم همینطور. درست است که مدل اقتصاد دولتی شکست خورد، اما تعرض راست به کنترل و دخالت دولتی چنان وسیع بود که امروز دیگر با یک موج برگشت رویرو شده است و بعضا تحت فشار مردم و بعضا بدلیل اینکه این خطر هست که کلا شیره‌های امور اقتصادی در بسیاری کشورها از هم گسیخته شود و عواقب سیاسی پیچیده ای پیدا بکند، جناحهای مختلفی از خود بورژوازی "پیروز" هوادار اعمال کنترلهای دولتی شده‌اند. سوسیال دموکراسی سرش را از لاک خود بدر آورده است. آنها صرفا و تماما با این قول که مانند جناح راست تاخت و تاز نخواهد کرد. این وعده اعتدال، تمام محتوای سیاسی و برنامه سوسیال دموکراسی امروز است. نه مدلی از حکومت بدست داده است و نه از اقتصاد. با این همه همین وعده اعتدال، وعده اینکه در خدمت بازار شمشیر را از رو نبسته است، آینده سیاسی این جریان را در خیلی کشورها روشن تر کرده است.

این دوره برزخ بنظر من در درجه اول از این لحاظ به پایان رسیده است که آن گرد و خاک اولیه خوابیده و نیروهای کلاسیک تری وارد صحنه شده‌اند. همین واقعیت که در خیلی از کشورهای بلوک شرق سابق رفرمیستها مجددا رای میاورند، و در غرب مردم بیشتر به این سمت میروند که به مرکز رای بدهند و سوسیال دموکراسی را بیشتر به بازی بگیرند، این واقعیت که راست جدید، که در لبه تیز حمله غرب در مراحل آخر جنگ سرد بود، اکنون عملا از صحنه کنار انداخته شده و رو به اضمحلال دارد، نشاندهنده فروکش کردن گرد و خاک و نمایان شدن الگوهای قدیمی تری در صحنه سیاسی جامعه است. تمایلات و برداشتها و رفتار سیاسی مردم دارد به یک معنا "عقلایی" تر و به گذشته شبیه تر میشود. نیروهایی هم که پا به صحنه گذاشته‌اند، نیروهای کلاسیک تری هستند. چپ‌ها، کمونیستها، لیبرال‌ها، سوسیال دموکراتها، فاشیستها و غیره مجددا به جلوی صحنه پا میگذارند. آن هرج و مرج و بیشکلی دارد تمام میشود.

در پایان یک دوره

متن سخنان منصور حکمت در جلسه افتتاحیه کنگره اول

بحث من راجع به موقعیت ویژه مقطعی است که این کنگره در آن تشکیل میشود. فکر میکنم چه از لحاظ روند اوضاع عینی در سطح جهانی و چه از نظر تحول درونی چپ، و حتی از نظر سیر حرکت حزب خودمان، ما در انتهای یک فاز و در پایان یک دوره برزخ بسر میبریم. رسیدن همه این پروسه‌های مختلف به نقطه عطفهای تعیین کننده در این مقطع خاص در اساس تصادفی نیست، هرچند در برخی جزئیات میتوانست چنین باشد. فازی که دارد تمام میشود، جهات و ابعاد مختلفی دارد و من میخواهم توجه کنگره را به این ویژگی دوره حاضر و جوانب مهم آن جلب کنم و روی نتایجی که بنظر من باید از این موقعیت گرفت تاکید کنم.

در طی چند سال اخیر ما شاهد یک سلسله از مهم‌ترین تحولاتی بوده‌ایم که در کل قرن بیستم رخ داده است. این دوره، که با الفاظی چون دوران پس از جنگ سرد، دوران فروپاشی بلوک شرق، مرگ کمونیسم، آغاز نظم نوین جهانی و غیره از آن سخن گفته میشود، از نظر اهمیت و تعیین کنندگی اش در تاریخ جامعه معاصر، قابل مقایسه با دوران دو جنگ جهانی و یا انقلاب اکتبر است. از نظر سیاسی، از نظر اقتصادی، از نظر تحولات ایدئولوژیکی که جامعه از سر گذرانده است، از نظر تأثیری که بر جهان نگری انسانها و تلقی آنها از فلسفه زندگی گذاشت، و بالاخره طبعا از نظر مبارزاتی و تأثیری که بر کمونیستها و چپ گذاشت، این دوره فوق العاده تاریخی و تعیین کننده بوده است. اینکه ما شاهد چنین دوره تاریخ سازی بوده ایم البته هنر ما نبود. اما یک چیز هنر ما بوده است و من میخواهم توجه کنگره را قبل از هر چیز به این جلب کنم.

این دوره تحول قربانیان بسیاری داشت. بصورت جنبشهای مختلف، ایده‌آلهای مختلف و افقهایی که از دست رفت، و ما جزو این قربانیان نبودیم. این دوره ای بود که در آن پایان کمونیسم را اعلام کردند. اگر ۸۰ درصد این ادعا هم دروغ بوده باشد، بهر حال ۲۰ درصد آن به یک واقعیت عینی اشاره میکند، و آن به انزوا رانده شدن چپ، و چپ مارکسیست، در جامعه بود. این یک واقعیت بود. خود ما از سالها قبل، از کنگره سوم حزب کمونیست